

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعثت

مشكاة ایمان و عزت[ۛ]

سید محمد ضیاء آبادی



ضیاء آبادی، محمد، ۱۳۰۹-

بعثت، مشکات ایمان و عزت / محمد ضیاء آبادی.

تهران: مؤسسه بنیاد خیریه الزهراء، ۱۳۹۰.

۱۵۶ ص

۵۵۰۰ ریال: 9-030-170-600-978

فیبا.

محمد ﷺ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق - بعثت.

هدایت - جنبه های قرآنی.

۷۱۳۹۰ ب ۲۴/۲/ BP

۲۵۶۷۷۱۲

۲۹۷/۹۳۳

ناشر: انتشارات مؤسسه بنیاد خیریه الزهراء ﷺ

تهران - میدان منیریه - خیابان شهید معیری - نرسیده به چهارراه لشگر - کوچه

ارجمند - پلاک ۴، تلفن: ۵۵۳۸۰۵۳۴

بعثت، مشکاة ایمان و عزت

سید محمد ضیاء آبادی

لیتوگرافی: موعود

نوبت چاپ: اول، زمستان ۹۰

شابک: ۹-۰۳۰-۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ: غزال

قیمت: ۵۵۰ تومان

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۹.....	مقدمه‌ی مؤلف
۱۰.....	مقدمه‌ی ناشر
۱۱.....	بخش اول: منت بعثت رسول اکرم ﷺ
۱۳.....	نعمت هدایت از پرکات بعثت
۱۴.....	نعمت هدایت بعد از نعمت خلقت
۱۶.....	مقام اقدس الهی منزّه از صفت بخل
۱۸.....	پاسخ به یک شبهه
۲۰.....	چرایی بعثت رسول اکرم ﷺ
۲۱.....	منت گذاری خداوند منت محمود است
۲۲.....	دعوت به دین با عمل نه با زبان
۲۴.....	عید مبعث، روز تجلّی رحمت
۲۵.....	دعای جالب و جامع مبعث
.....	بخش دوم: بینات رسالت رسول اکرم ﷺ
۲۹.....	رسالت رسول اکرم ﷺ همراه با بینات
۳۰.....	امّی بودن رسول اکرم ﷺ بینه‌ای روشن

-۱- حکومت
-۲- مرجعیت
-۳- هدایت باطنی
-راز حیات باطنی انسان
-شیوه‌ی تحقق ایمان واقعی
-نوری که خدا نازل کرد
-نشانه‌ی قلب سلیم
-گفتار دوم: حرکت امام رضا علیه السلام از مدینه به طوس و ...
-توطئه‌ی شوم مأمون عباسی
-حدیث طلایی و ظرائف آن
-ولایت، شرط قبولی توحید
-رستگاری فقط با ولایت
-توسل مرد عالم به امام رضا علیه السلام
-عنایت امام رضا علیه السلام به مرد شاعر
-نفوذ شیطان در دل بی حصار
-حصار ایمنی بخش
-توحید و ولایت، تنها راه سعادت
-درهای بهشت و جهنم
-ریشه‌یابی مشکلات
-سند عزت و افتخار ایرانیان
-محبوب خدا، دل باصفا
-داستان آن زن فقیر
-شئون امام علیه السلام
-داستان عبرت آموز بزنی
-نکته!
-دو اصل مهم توبی و تبری
-نقش امام در حیات دین
-مرز تفکیک عقیده‌ها
-امامت از نگاه شیعه

..... امام رضا علیه السلام، کامل کننده‌ی دین

..... آشکار شدن باطن پلید مأمون

..... اساس خوبی و فضیلت‌ها

..... رسالت ما!

..... سفارش امام رضا علیه السلام به اهل ایمان

..... تأثیرات زیانبار گناه

..... گستاخی شیطان بر اثر ضایع شدن نماز

..... تقیّد خاصّ امام رضا علیه السلام به اقامه‌ی نماز اوّل وقت

..... توجّه امام رضا علیه السلام بر شیعیان

..... گفتار سوّم: آثار و برکات زیارت

..... زیارت مقبول!

..... زیارت، افتخار و اشتیاق شیعه

..... پیوند با اهل عصمت و طهارت علیهم السلام

..... اشتیاق شیعیان به زیارت قبور شریف ائمه علیهم السلام

..... فضیلت زیارت از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله

..... پیشینه‌ی اندیشه‌های وهابیان

..... هدایتگری قرآن و عترت

..... ریشه‌ی اختلاف مذاهب

..... شفاعت از آبادگران قبور ائمه علیهم السلام

..... کسب معرفت، قدم اوّل برای زیارت

..... انتخاب امام معصوم

..... ویژگی‌های جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله

..... عصمت امامان علیهم السلام

..... مثالی برای روشن شدن مسأله‌ی عصمت

..... مثالی دیگر در مسأله‌ی عصمت

..... امام رضا علیه السلام، آگاه از قلب آدمیان

..... نمونه‌ی اوّل

..... احاطه‌ی علمی امام رضا علیه السلام

..... گفتار چهارم: حیات برزخی

اثبات حیات برزخی از نگاه قرآن

مرگ، نابود شدن نیست!

نمونه‌هایی از حیات برزخی در قرآن کریم

۱- تقاضای بازگشت به دنیا

۲- مؤمن آل یاسین

۳- زنده بودن شهدا

۴- درباره‌ی شهدا

۵- فرعون و آل فرعون

۶- قوم نوح

سخن با مردگان

تقوا، بهترین توشه برای حیات برزخی

قدرت نافذ معصومین علیهم السلام در عالم برزخ

مقدمه‌ی مؤلف

بسمه تعالی

این مجموعه‌ای است از سخنرانی‌های این
حقیر که در جلسات متعدّد پیرامون بعثت رسول
اکرم ﷺ و گوشه‌هایی از زندگانی پربرکت آن
حضرت ایراد شده و به همت والای برادران محترم
متصدیان امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء (علیها السلام)
گردآوری و تحت عنوان «بعثت، مشکات ایمان و
عزّت» در دسترس علاقه‌مندان به معارف دینی
قرار گرفته است. از زحماتشان متشکرم و مزید
توفیقاتشان را از خداوند متعال خواهانم.

سید محمد ضیاء آبادی

۱۳۹۰/۸/۵

مقدمه‌ی ناشر

بسمه تعالی

اگر بگوییم که منشأ همه‌ی خیرات و برکات در دنیا و آخرت بعثت است سخنی به گزاف نگفته‌ایم، چرا که یکی از برکات شاخص و بارز بعثت، نعمت هدایت است که از بزرگترین نعمت‌های الهی بر جامعه‌ی بشری است. ماطی شبانه‌روز چندین بار در نمازهایمان که عالی‌ترین مظهر عبادت و بندگی است از خداوند سبحان نعمت هدایت را درخواست می‌کنیم و عرضه می‌داریم «اهدنا الصراط المستقیم» و از آنجا که همه‌ی افراد بشر این اهلیت را ندارند که با خالق سبحان تماس مستقیم بگیرند و از مقام اقدس او برنامه‌ی هدایت اخذ کنند لذا بهترین راه ممکن برای این منظور اینکه خداوند رحمان فردی از آدمیان را مشمول رحمت و عنایت خاص خود قرار دهد و او را به عنوان رسول و حامل وحی و هادی انسان‌ها برانگیزد. انسانی که علاوه بر آگاهی از تمام رموز هدایت از هرگونه لغزش و سهو و خطا در مرحله‌ی اخذ وحی و ابلاغ آن به بندگان خدا معصوم باشد و اعتماد همگان را به خود جلب کند و این همان نعمت عظیم بعثت است که خداوند بر مؤمنان ممت نهاده و به عالم بشریت به ویژه اهل ایمان عطا فرموده است.

مؤلف مهذب و عالیقدر این کتاب به برکت تهذیب نفس و اشراف کامل به معارف ناب الهی، با زبانی روان مبتنی بر آیات قرآن و کلام معصومین علیهم‌السلام به تبیین ابعاد پربرکت امر سترگ بعثت پرداخته نکات ارزشمند و اثرگذاری را در خصوص آثار ممتاز مبعث به ویژه امر هدایت بیان نموده‌اند که یقیناً خوانندگان محترم با مطالعه‌ی توأم با حلم و حوصله در حدّ استعداد خود به ویژگی‌های علمی، اخلاقی و تربیتی این کتاب مختصر اما عمیق و منور وقوف خواهند یافت و در پایان حسّ و حال معنوی زیبایی همراه با درکی عمیق از نعمت بی‌بدیل بعثت نصیبشان خواهد شد. ان شاء الله

دفتر امور فرهنگی

بنیاد خیریه الزّهراء علیها‌السلام

بخش اوّل

مَنْتْ بَعَثَتْ رَسُوْلَ اَكْرَمَ ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نعمت هدایت از برکات بعثت

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱

خداوند بر مؤمنان مَنّت گذاشت که در میانشان از خودشان رسولی برانگیخت تا آیات خدا را بر آنان تلاوت کند و آنها را از رذایل و پلیدی‌ها پاک سازد و راه و رسم زندگی در این دنیا و طریق درک و فهم معارف را به آنان تعلیم کند در حالی که آنها در ضلالت و گمراهی آشکاری بودند.

کلمه‌ی «مَنّت» که آیه فرموده: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ به گفته‌ی اهل لغت به معنای اعطای نعمت بزرگ است. یعنی وقتی کسی متاعی گرانقدر و ارزشمند به کسی عطا کند؛ می‌گویند: مَنّت بر او گذاشت. اینجا هم خداوند از بعثت رسول اکرم ﷺ تعبیر به «مَنّت» کرده از آن نظر که هیچ نعمتی در جلالت قدر و منزلت به پای آن نمی‌رسد.

نعمت هدایت بعد از نعمت خلقت

همه‌ی خیرات و برکات در دنیا و آخرت، نشأت گرفته از «بعثت» است که یکی از برکات آن «نعمت هدایت» است که از بزرگترین نعمت‌های الهی می‌باشد و راه رسیدن به سعادت ابدی را پیش پای انسان می‌گشاید. پس مادر شبانه‌روز چندین بار در نمازهایمان که بزرگترین مظهر عبادت و بندگی است؛ از خدا «نعمت هدایت» می‌طلبیم و می‌گوییم:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.

[خدایا] ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت فرما.

این نعمت هدایت نیز در رتبه‌ی متأخر از نعمت خلقت است، یعنی نعمت آفرینش و ایجاد، از عدم به وجود آوردن، نیستی را تبدیل به هستی نمودن، از هیچ چیز همه چیز ساختن و «لاشیء» را «شیء» کردن، نخستین نعمت خدا به عالم انسان است چنان که در سوره‌ی «انسان» می‌خوانیم:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾.^۱

آیا چنین نیست که روزگار درازی بر انسان گذشت در حالی

که چیز قابل ذکری نبود؟!

ما از گذشته‌ی خود خبری بگیریم و ببینیم چه بوده‌ایم که حالا این شده‌ایم؟! ذرات وجود ما در همه جای عالم

پخش بوده؛ در میان خاک‌ها، لابه‌لای صخره‌ها، قطرات باران‌ها، امواج هوا و اشعه‌ی خورشید و... تا آنکه دست قدرتی آن ذرات پراکنده را جمع کرده و این چنین ترکیب و تنظیم نموده و صورت و سیرتی داده و اینک انسانی شده است.

در سوره‌ی «انسان» می‌گوید: تو ای انسان! ابتدا چیز قابل ذکر نبودی!!! اما در سوره‌ی مریم می‌فرماید: اصلاً تو چیزی نبودی!

﴿يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ...﴾.

به زکریا پیامبر بزرگ خود که سنش بالا رفته و نود سال داشت و همسرش هم پیرزنی نازا بود بشارت داد می‌خواهم به تو فرزندی به نام یحیی بدهم! او تعجب کرد و:

﴿قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا﴾.

گفت: خدا یا! چگونه ممکن است من فرزنددار شوم و حال آنکه زنم عجوزی نازا و خودم پیری فرتوت از کار افتاده‌ام؟! ﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾.^۱

جواب آمد: این گفتار پروردگار توست که می‌گوید: این کار بر من آسان است. خودت را من پیش از این خلق کرده‌ام و حال آنکه چیزی نبود.

آری، اوست که «لاشیء» را «شیء» می سازد و از هیچ چیز همه چیز می آفریند.

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ...﴾

از مراحل خلقت انسان، مرحله‌ی نطفه بودن اوست و داشتن استعدادهای گوناگون و سپس آماده برای هدایت گشتن.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱

از آیات استفاده می شود که خلقت انسان از شیء غیرقابل ذکر، آغاز گشته و به مرحله‌ی هدایت رسیده است؛ یعنی «هدایت» نعمتی است که در رتبه‌ی متأخره‌ی از خلقت قرار گرفته و از طریق «بعثت» تحقق یافته است.

مقام اقدس الهی منزّه از صفت بخل

احیاناً کودک صفتانی می اندیشند آیا بهتر نبود که ما را در همان عالم لاشیء و نیستی باقی می گذاشتند و به این عالم نمی آوردند تا مبتلا به گناهانی گشته و سر از جهنم سوزان درآوریم؟!

این همان طرز تفکر عمر بن خطاب است که تفسیر مجمع البیان نقل کرده که وقتی عمر این آیه را شنید که:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾

دورانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود و وجودی نداشت.

عمر گفت: «لَيْتَ ذَلِكَ ثَمَّ»؛ ای کاش آدم همچنان در عالم شیء غیر مذکور باقیمانده و به وجود نیامده بود و سبب پیدایش ما و مبتلا گشتنمان نشده بود. این سخن، نشأت گرفته از عدم معرفت و نشناختن خدا و صفات علیای خداست و او ندانسته است که خدا سُبُّوح و کمال مطلق است. یعنی هیچگونه نقص از قبیل جهل و عجز و بخل و... به ساحت قدس او راه ندارد.

او از ازل می دانست که ممکن است ماهیتی به نام انسان دارای استعداد تکامل به وجود آید که از خاک برآید و بر افلاک نشیند. آنچنان در حرکت به سوی کمال و عروج به عالم بالا اوج بگیرد که فرشتگان آسمان نیز از همدوشی با او عاجز شوند. او می تواند در غرفات «جَنَّةُ الْمَأْوَى» و «سُرَادِقَات جَنَّةُ اللَّقَاء» به حیات ابدی و سعادت سرمدی نائل گردد.

آری؛ خدا از یک سو علم به امکان وجود چنین ماهیتی داشت و از دیگر سو قدرت و توانایی بر ایجاد آن را نیز در خود می دید. حال اگر با داشتن این علم و این قدرت، دست به ایجاد و خلق آنچنان ماهیت نمی زد، آیا متهم به صفت بخل نمی شد؟!

از باب مثال اگر شما بدانید فلان خانواده بیچاره و بدبخت و خاک نشینند، بیمار و گرفتارند و شما می توانید آنها را از بدبختی برهانید و به رفاه در زندگی برسانید، اگر چنین نکنید طبیعی است که مبتلا به صفت بخل و قساوت و

بی‌رحمی می‌باشید.

آری؛ خدا هم می‌دانست ماهیتی به نام «انسان» با داشتن استعداد سرشار تکامل در عالم فقر عدم که بدترین نوع فقر و خاک‌نشینی و بدبختی است با محرومیت از هرگونه حیات و کمالی دست به گریبان است و از عمق سرشتش، دست حاجت به سوی حضرت علیم قدیر رحیم دراز کرده و از او نعمت ایجاد و احیاء و اغناء می‌طلبد. آنگونه که خودش فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ
الْحَمِيدُ﴾.^۱

حال اگر با این وصف اعتنا نکند و او را از فقر عدم نرهاند، بدیهی است که متهم به نقیصه‌ی بخل و قساوت و بی‌رحمی خواهد بود.

(و تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عَلَوًّا كَبِيرًا).^۲

پاسخ به یک شبهه

اینجا ممکن است این شبهه به ذهن کسی بیاید، در مثالی که شما آوردید خانواده‌ی فقیری وجود دارند و ما موظفیم آنها را بر اساس علم و قدرتی که داریم از فقر و بدبختی برهانیم، اما قبل از این که خدا انسان را بیافریند اصلاً

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۵.

۲- و خدا از این تعبیر بسی منزّه و برتر است.

فقیر نیازمند به ایجادی وجود ندارد تا از خدا نعمت «ایجاد»^۱ و «اغناء»^۲ بطلبد. در جواب می‌گوییم: بله، انسان قبل از ایجاد، در عالم خلق معدوم بوده ولی در عالم علم خدا موجود بوده است.

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۳.

آیا آن کس که خلق می‌کند قبلاً از وضع و حال آنچه که می‌خواهد ایجادش کند آگاهی ندارد؟

معمار و مهندسی که ساختمانی بنا می‌کند، ابتدا نقشه و هندسه‌ی آن را در عالم ذهن خود ترسیم کرده، سپس آن را در عالم خارج پیاده می‌کند. خالق حکیم انسان نیز علیم لطیف خبیر است و پیش از اینکه او را بیافریند، در عالم علم خودش از تمام اسرار و دقائق و لطایف ماهیت او آگاه بوده و فقر و نیاز همه‌جانبه‌ی او را می‌دانسته است و توانایی بر رفع نیاز او و قدرت بر اعطای وجود و حیات و دیگر کمالات به او داشته است. بنابراین اگر او را به «عالم خلق» که عالم تکامل و گذرگاه به سعادت ابدی است نمی‌آورد، او ممکن بود در عالم خود برای خودش حقّ اعتراضی نسبت به خدا قائل باشد و بگوید: تو با این که هم عالم به فقر همه‌جانبه‌ی من بودی و هم قادر بر رفع آن و همچنین خود را به صفت جُود و رحمت و کَرَم می‌ستودی، پس چرا مرا از «کتم عدم»^۴

۱- به وجود آوردن.

۲- بی‌نیاز ساختن.

۳- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۴.

۴- نیستی.

به عرصه‌ی هستی در عالم خلق نیاوردی تا در مسیر تکامل قرار بگیرم و به سعادت ابدی نائل گردم ولی اینک که به او نعمت وجود و حیات و عقل و اراده و اختیار داده است او اگر با سوء اختیار خود از صراط مستقیم حق منحرف گردد و سر از زیالهدان جهنم درآورد در این صورت احدی جز خودش شایسته‌ی طعن و لعن و اعتراض نخواهد بود.

چرایی بعثت رسول اکرم ﷺ

پس سُبْحِیت خدا و منزّه بودن او از جهل و عجز و بخل اقتضا کرده که انسان را متنعّم به نعمت خَلق و ایجاد بنماید. اینک که موجود شده است از آن نظر که دارای شهوت و غضب و دیگر تمایلات نفسانی می‌باشد احتیاج به هدایت دارد که اگر به حال خودش رها شود، تبعیّت از شهوات نفس کرده و خود را به تباهی می‌کشد و لذا باز همان خدای سُبّوح بر اساس علم و قدرت وجودش لازم می‌شود او را هدایت کند و راه حرکت به سوی سعادت مطلوب را به او بنمایاند. از طرفی هم بدیهی است که تمام افراد آدمیان اهلیت این را ندارند که با حضرت خالق سبحان تماس مستقیم بگیرند و برنامه‌ی هدایت را از مقام ارفع اقدس او اخذ نمایند، پس راهی جز این نیست که باید فردی از آدمیان را مشمول رحمت و عنایت خاصّ خود قرار داده و او را به عنوان رسول و حامل وحی و برنامه‌ی هدایت عالم انسان برانگیزد و

او باید علاوه بر آگاهی از تمام رموز هدایت دارای مقام عصمت یعنی مصونیت از هرگونه لغزش و سهو و خطا در مرحله‌ی دریافت وحی از خدا و ابلاغ آن به بندگان خدا باشد و این همان نعمت بعثت است که خدا از آن تعبیر به «مَنْت» کرده و فرموده است:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...﴾.

کلمه‌ی ﴿لَقَدْ﴾ دالّ بر حتمیت مطلب است که سیّو حیت خدا به طور حتم اقتضا می‌کند که هم انسان را خلق کند و هم برای هدایت او رسولی مبعوث کند و این نعمت اگر چه از آن همه‌ی آدمیان است؛ اما از آن نظر که تنها اهل ایمان از آن بهره می‌برند از این رو آنان را اختصاص به ذکر داده و فرموده است: خدا بر مؤمنان مَنّت گذاشت و در میان‌شان رسولی برانگیخت.

مَنّت‌گذاری خداوند مَنّت محمود است

این نکته نیز شایان ذکر است که موضوع مَنّت‌گذاری در ذهن ما خوی زشتی است ولی باید توجه داشت که اگر کسی مثلاً خدمت کوچکی به کسی کرده و بعد آن را در مقام گفتار بزرگ نشان داده و به رخ او بکشد، البته این خوی زشتی است ولی اگر در مرحله‌ی عمل خدمت و احسان بزرگی کرده است و بعد برای اینکه ارزش آن را به طرف

بفهماند تا او از آن بهره‌ی وافیه برده و در حفظ آن کوشا باشد. آن احسان را به زبان می‌آورد.

برای مثال شما یک گوهر گرانبها به عنوان جایزه به فرزندان می‌دهید آنگاه به او می‌گویید: این گوهر که به تو دادم بسیار ارزشمند است! مراقب باش! آن را گم نکنی و دیگران از دستت نربایند! این تذکر، خود نعمت و احسان دیگری و در واقع منت محمود و پسندیده‌ای است.

خداوند متّان نیز برای آگاه ساختن اهل ایمان از ارزش نعمت بعثت تذکر گفتاری داده و آنان را به قدردانی آن نعمت و بهره‌برداری از آن ترغیب و تشویق فرموده است؛ در ضمن یادآوری کرده که این وجود عظیم الشّان رسول ﷺ و پیام‌آور آسمانی از جنس خود شما انسانهاست که خداوند علیم قدیر ساختمان وجود او را طوری پی‌ریزی کرده که هم توانایی ارتباط با عالم ربوبیت دارد و هم قدرت ارتباط با عالم بشریت.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾^۱

او بشری است که به تدبیر و تنظیم خدا، دستگاه گیرنده‌ی وحی از آسمان در وجودش قرار داده شده است. از عالم بالا می‌گیرد و به عالم انسان ابلاغ می‌کند.

دعوت به دین با عمل نه با زبان

آری آن کس که می‌خواهد تربیت عالم انسان را به

عهده بگیرد، این چنین باید باشد، دری از آسمان به رویش باز باشد و در دیگری از زمین، وگرنه فرشته قادر بر تربیت انسان نخواهد بود؛ زیرا فرشته دارای شهوت و غضب نیست تا بتواند الگوی عملی برای انسانی باشد که دارنده‌ی شهوت و غضب است. آن پیامبر از جنس بشر است که می‌تواند بگوید: من هم مانند شما موجودی مرکب از عقل و شهوت و غضبم که توانسته‌ام عقلم را حاکم بر شهوتم قرار بدهم. از شما هم می‌خواهم که مثل من باشید آن اثرگذاری که پیامبر از طریق عملش در تربیت انسانها داشت به طور مسلم از طریق گفتارش نداشت! او هر چه که می‌گفت ابتدا خودش عمل می‌کرد و سپس مردم را به پیروی از عملش دعوت می‌نمود و می‌فرمود:

﴿وَأْمُرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱

من مأمورم اوّل کسی باشم که در مقابل خدا تسلیم است.

به ما نیز این چنین دستور داده و گفته‌اند: شما که به قول خود می‌خواهید در حدّ خودتان کار انبیاء علیهم‌السلام را انجام بدهید اینگونه عمل کنید.

(كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ).

مردم را با غیر زبانتان دعوت به دین کنید.

این تعبیر هم عجیب است! با اینکه در دعوت به حقّ و تبلیغ دین، زبان باید در کار باشد ولی وقتی می‌خواهند کم

اثر بودن گفتار عاری از کردار را نشان بدهند، اینگونه تعبیر می کنند که گویی اصلاً زبان در امر دعوت به دین کاره‌ای نیست. دعوت به دین باید طوری باشد که:

(لَيَرَوْا مِنْكُمْ الْوَرَعَ وَالْإِجْتِهَادَ وَالصَّلَاةَ وَالْخَيْرَ).

تا مردم از شما پرهیز از گناهان و کوشش در بندگی و نماز [به معنای حقیقی] و مطلق کارهای نیک را ببینند.

آری؛ از شما ببینند که چه می کنید، نه تنها بشنوند از شما که چه می گوید! این قدر از زبان خودتان و گوش مردم مایه نگذارید! از چشم مردم و عمل خودتان نیز مایه بگیرید. «عمل» به مردم نشان بدهید تا اثرگذار باشد!

(فَإِنَّ ذَلِكَ الدَّاعِيَّةَ).^۱

حقیقت اینکه دعوت کننده [ی مردم به دین] معنای واقعیست همین است.

عید مبعث، روز تجلی رحمت

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾.^۲

اوست همان کسی که در میان درس نخوانده‌ها رسولی از جنس خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را [از هرگونه آلودگی‌های اعتقادی و اخلاقی و عملی] پاک

۱- سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۶۴۳ (ورع).

۲- سوره ی جمعه، آیه ۲.

گرداند و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند آنها پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

روز «عید مبعث» یکی از پربرکت ترین اعیاد اسلامی و انسانی است که منشأ تمام خیرات و برکات آسمانی است. اگر ما در دین مقدّس، روز عید فطر و عید قربان و عید غدیر و ماه مبارک رمضان و شب قدر و شب و روز عرفه و بیت الله الحرام و منی و عرفات و مشعر، از زمانها و مکانهای مقدّس داریم همه از برکات «عید مبعث» است که روز تجلّی رحمت است.

دعای جالب و جامع مبعث

در دعایی که برای شب و روز عید مبعث وارد شده می خوانیم:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالتَّجَلِّي الْأَعْظَمِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مِنْ الشَّهْرِ الْمُعَظَّمِ وَالْمُرْسَلِ الْمُكْرَمِ إِنَّا نَسْأَلُكَ بِالْمُبْعَثِ الشَّرِيفِ وَالسَّيِّدِ اللَّطِيفِ وَالْعُنْصُرِ الْعَفِيفِ).

از جملات پرمحتوایی که در همین دعا هست و بسیار خوب است آنها را به ذهن سپرده و در قنوتها و تعقیبات نمازها بخوانیم؛ این چند جمله است:

(اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَوْسَعَ أَرْزَاقِنَا عِنْدَ كِبَرِ سِنِّنا وَ أَحْسَنَ أَعْمَالِنَا عِنْدَ أَقْتِرَابِ اجَالِنَا... وَ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فَيَمُنَّ عَلَيْنَا).

خدایا! وسیع‌ترین رزق ما را در دوران پیری ما و نیکوترین اعمال ما را به هنگام نزدیک شدن مرگ ما قرار بده و ما را به احدی از خلقت وامگذار که بر ما مَنّت بگذارد.

پروردگارا! چنانم کن که در سنّ پیری مبتلا به فقر و تهی‌دستی نشوم و به وقت نزدیک شدنِ مرگم موقّق به نیکوترین عمل در پیشگاه اقدس باشم و تا زنده‌ام زیر بار مَنّت احدی از بندگان نباشم.

«فقر» در سنّ پیری، «بدعملی» نزدیکِ مردن و زیر بار مَنّتِ مردم رفتن؛ واقعاً دردناک است. از خداوند مَنّان می‌خواهیم به حرمت صاحب این روز شریف، ما را مبتلا به این صحنه‌های دردناک ذلّت بار نفرماید و همچنین از لطف و عنایت کریمانه‌اش درخواست می‌کنیم اولاً: توفیق شناخت معارف دین و ثانیاً: توفیق عمل به تعلیمات رسول مکرّم ﷺ را به ما عنایت بفرماید و شرّ دشمنان دین و قرآن را از سرّ امت مسلمان دفع و رفع بگرداند.

(أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِالْآجَابَةِ جَدِيرٌ).

بخش دوم

بَيِّنَات رسالت رسول اکرم ﷺ

رسالت رسول اکرم ﷺ همراه با بیانات

در آیه‌ی دوّم از سوره‌ی جمعه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾

در آیه‌ی اوّل همان سوره (جمعه) خداوند حکیم، ذات

اقدس خود را به صفات کمال می‌ستاید:

﴿يُسَبِّحُ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾.^۱

تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است؛ خدا را تسبیح می‌کنند و

با هستی خود، هستی خالق خود را و با صفات نیک

خود، صفات کمال خالق خود را نشان می‌دهند.

خدایی که «مَلِكٌ» است یعنی فرمانروای عالم است؛

«عَزِيزٌ» است یعنی قدرتمند شکست‌ناپذیر است و «حَكِيمٌ»

است یعنی تمام افعالش بر اساس حکمت و برای نیل به

هدف و مقصدی عاقلانه است.

از اینرو انسان به حکم عقل، خود را موظف می‌داند در

برابر آن خالق ملک عزیز حکیم؛ سر تسلیم فرود آورد و

مطیع فرمان او گردد و برنامه‌ی زندگی خود را از او بگیرد تا به

۱- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۱.

هدف و مقصد از خلقتش نائل شود و این برنامه که از آن، تعبیر به «دین» می‌شود، باید به وسیله‌ی رسول مبعوث از جانب حضرت خالق به دست انسان برسد؛ آن هم رسولی که برای اثبات رسالت خود دارای «بینه» و دلیلی روشن باشد؛ یعنی کار خارق‌العاده‌ای که از عهده‌ی بشر عادی بیرون است، انجام بدهد تا دلیل بر این باشد که او از طرف خالق جهان تأیید می‌شود و در ادّعای رسالت از سوی خدا، صادق است. خدا هم فرموده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...﴾^۱

ما به یقین، رسولان خود را همراه با بیّنات فرستاده‌ایم...

﴿...وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۲

...و هیچ رسولی جز به اذن خدا قادر نیست آیت و بینه‌ای

بیاورد...

امّی بودن رسول اکرم ﷺ بینه‌ای روشن

از جمله بیّنات حضرت رسول خاتم ﷺ امّی بودن

آن حضرت است که خداوند حکیم آن را در کنار رسالت و نبوّت آن جناب قرار داده و فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...﴾^۳

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۸.

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۷.

آن کسانی [رستگارند] که از رسول نبی امّی تبعیت می کنند...
و در واقع «امّی بودن» آن حضرت را دلیل بر رسول و
نبی بودنش قرار داده است و در معنای امّی وجوه متعدّدی
ذکر شده اوّل اینکه منسوب به امّ القری یعنی مکه است و
«امّی» یعنی مکی که زادگاه و خاستگاهش مکه است. دوّم
اینکه منسوب به امت است یعنی از میان توده‌ی مردم برخاسته
و به اصطلاح امروز، «مردمی» است و طاغوتی نیست. ولی این
دو وجه، صلاحیت این را ندارند که در کنار نبوت و رسالت
ذکر شوند و دلیل بر صحت آن دو منصب آسمانی باشند.

وجه سوّمی که منطقی و عقلانی به نظر می رسد اینکه
امّی منسوب به امّ است و «امّ» یعنی مادر و «امّی» یعنی کسی
که درسی نخوانده و استاد و معلّمی به خود ندیده و از احدی
اکتساب علم و دانش نکرده است و به همان بساطت^۱ که از
مادر متولّد شده باقی مانده و در این عالم طبع، با هیچ مکتبی
جز مکتب دامن مادر، آشنایی نداشته است! و در نتیجه تمام
علوم و دانش هایش از طریق وحی و افاضات حضرت ربّ
العالمین به او رسیده است و او هر چه دارد از علوم و معارف
غیر قابل اخصاء^۲ از مکتب «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»^۳؛ و
آموزشگاه «عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ...»^۴ فرا گرفته است و

۱- صافی و بی‌آلایشی و سادگی.

۲- شمارش، آمار گرفتن.

۳- معلّم او پس نیرومند است. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۵.

۴- و به تو چیزی آموخت که نمی دانستی. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۱۳.

بسیار روشن است که این معنای از «امّی» صلاحیت این را دارد که در کنار عنوان رسول و نبی قرار گیرد و دلیل بر صحت ادّعای رسالت و نبوت باشد. زیرا فردی که در یک محیط عاری از علم و فرهنگ و تمدن زندگی کرده و در تمام مدت عمرش تا سنّ چهل سالگی نه کتابی خوانده و نه مکتبی رفته و نه معلّمی داشته است، ناگهان سخنانی سرشار از علم و دانش بر زبانش جاری گردد و کتابی مشحون از علوم و معارف توأم با قوانین جامع زندگی به عالم عرضه کند، در این صورت است که هر عقل سلیم عاری از لجاج و عناد پی می برد که این یک جریان خارق العاده و بیرون از مقتضیات عالم مادّه و طبیعت است؛ هیچگاه عالم طبیعت نمی تواند در دامن خود یک فرد امّی - یعنی درس نخوانده‌ی - عالم و معلّم پیروانند! تنها راه توجیهش اثبات مسأله‌ی وحی و نبوت و ارتباط با عالم ماوراء طبیعت است!

چرا پیروی از پیامبر ﷺ امری عقلایی است؟

خداوند حکیم پس از اینکه خود را به عنوان ملک قدّوس عزیز حکیم معزّفی می کند، می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾

آن خداست که در میان امّی ها و درس نخوانده ها [که فاقد همه گونه کمالات بودند] از خودشان [نه از خارج محیطشان فی الامّیین من الامّیین] رسولی را برانگیخت که:

﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾.

آیات آسمانی خدا را بر آنها بخواند و آنها را [از آلودگی‌های اخلاقی و عملی] پاکیزه گرداند و به آنها کتاب و حکمت تعلیم کند.

(دانشتنی‌ها و معارف عقلانی یادشان بدهد و بایستنی‌ها و مقررات زندگی صحیح انسانی را به آنها بیاموزاند) یعنی این توهم برای کسی پیش نیاید که پیامبر هم بشری همانند دیگران است و پیروی از او خلاف حکم عقل است آنگونه که خدا از قول مشرکان نقل می‌کند:

﴿قَالُوا أَ بَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ﴾^۱.

گفتند: آیا ما پیروی کنیم از یک فرد بشری که از جنس خود ماست؟ در این صورت به گمراهی و جنون افتاده‌ایم. البته این حرف در حدّ خود حرف درستی است! زیرا تبعیت بشر، از بشری همانند خود، خلاف منطق عقل است! اما جوابش همان است که قرآن فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾^۲.

بگو: درست است من هم بشری همانند شما هستم، ولی بشری هستم که طرف وحی خدا قرار گرفته‌ام...!

۱- سوره ی قمر، آیه ۲۴.

۲- سوره ی کهف، آیه ۱۱۰.

من بشر موحی الیه^۱ هستم. من از خودم چیزی نمی گویم:

﴿...إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾^۲

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۳

او از روی خواهش دل سخن نمی گوید! او گفتاری
جز آنچه که به او وحی می شود ندارد و دلیل بر صدق این
ادّعا، همان امّی بودن اوست!

چرا پیامبر اکرم ﷺ باید امّی باشد؟

سایر انبیاء علیهم السلام آیتشان غیر کتابشان بود. حضرت
موسی علیه السلام آتش عصای مبدّل به اژدها بود و نه کتابش
تورات؛ حضرت مسیح علیّه آتش زنده کردن مرده ها بود و نه
کتابش انجیل و لذا نیازی به امّی بودنشان نبود. اما حضرت
خاتم النبیین ﷺ آتش عین کتاب اوست؛ بنابراین اگر توانایی بر
خواندن و نوشتن داشت، دستاویزی برای فتنه انگیزان می شد و
متّهمش می کردند و می گفتند: این کتابی که به نام قرآن
آورده، از جانب خدا نیست؛ بلکه از کتاب های پیشینیان
خوانده و رونویسی کرده است و به عنوان وحی آسمانی
تحویل مردم می دهد! چنان که قرآن نقل می کند که چنین
تهمتی را به آن حضرت زدند:

۱- وحی شده به سوی او.

۲- سوره ی انعام، آیه ۵۰.

۳- پیامبر از روی هوی و هوس حرف نمی زند، سخنی نمی گوید مگر وحیی که به او نازل می شود.

سوره ی نجم، آیات ۳ و ۴.

﴿وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾.^۱

گفتند: [اینها که این می گوید] همان افسانه‌های پیشینیان است که او آنها را رونویسی کرده و هر صبح و شام این کلمات بر او املا می شود.

با اینکه تاریخ قطعی زندگانی پیامبر اکرم ﷺ نشان می دهد که در تمام مدت عمرش کتابی نخوانده و خطی ننوشته است، مع الوصف او را متهم کردند که هر صبح و شام کتاب‌های پیشینیان را می خواند و از آنها رونویسی می کند! پس اگر واقعاً توانایی خواندن و نوشتن داشت، چه دستاویز شیطانی خطرناکی به دست توطئه گران می افتاد! چنان که خداوند حکیم می فرماید:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأَزْتَابِ الْمُبْطِلُونَ﴾.^۲

تو قبل از نزول قرآن، هرگز کتابی را نمی خواندی و هرگز با دست خود چیزی نمی نوشتی و اگر چنین بودی یعنی خواندن و نوشتن داشتی آن کسانی که با تو دشمنی دارند و در صدد ابطال دعوت تو هستند از این راه ارتیاب و شک و تردید در دل‌ها ایجاد می کردند و قرآن را نتیجه‌ی مطالعه‌ی کتب پیشین و نسخه برداری از آنها قلمداد می کردند. این

۱- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۸.

جمله‌ی: ﴿إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾؛ در آیه‌ی شریفه دلیل روشنی است بر اینکه پیامبر اکرم ﷺ هم قبل از بعثت دارای خواندن و نوشتن نبوده و هم بعد از بعثت؛ زیرا در هر دو صورت، زمینه‌ی ارتباب^۱ مبطلان فراهم می‌شد و پس از بعثت هم اگر می‌خواند و می‌نوشت، دستاویز جویان می‌گفتند: او قبلاً هم خوانا و نویسا بوده ولی اظهار نمی‌کرده و خود را امّی و درس‌نخوانده نشان می‌داده است.

آیا خواندن و نوشتن به خودی خود کمال است؟

اینجا توجه دادن به این نکته لازم است: کسانی که نمی‌توانند این سخن را باور کنند که رسول الله الاعظم ﷺ با داشتن تمام کمالات عالیه و عالم بودن به تمام علوم اوّلین و آخرین، توانای بر خواندن و نوشتن نبوده است؛ باید به این حقیقت توجه کنند که:

اولاً خواندن و نوشتن به خودی خود کمالی نیست! آنچه کمال است، علم است؛ سواد خواندن و نوشتن مقدمه‌ی علم است و در واقع مفتاح العلوم^۲ و کلید گنجینه‌های دانش‌هاست و بسیار روشن است که اگر ما بخواهیم به علوم و دانش‌های عالمان و دانشمندان دست بیاییم چاره‌ای جز این نداریم که سواد خواندن و نوشتن بیاموزیم تا با خواندن کتاب‌ها علومی فراگیریم و با نوشتن و یادداشت کردن

۱- به شک و تردید افتادن.

۲- کلید دانش‌ها.

دانسته‌ها مان به هنگام فراموشی به آنها مراجعه کنیم.

ما هم اکنون که مطالبی می‌گوییم اینها محصول پنجاه - شصت سال مطالعه‌ی کتاب‌های دیگران و مراجعه به یادداشت‌های خودمان است و لذا سواد خواندن و نوشتن برای ما لازم است چون مقدمه‌ی نیل به کمال است.

آدم بی‌سواد از همه‌ی علوم بی‌خبر و فاقد ارزش است اما پیامبر اکرم ﷺ که با وحی الهی، عالم به تمام علوم است، طبعاً نیازی به خواندن نوشته‌های دیگران نخواهد داشت و چون طبق وعده‌ی خدا مصونیت از نسیان و فراموشی یافته و خدا فرموده است:

﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾^۱.

ما آنگونه بر تو قرائت می‌کنیم [و از علوم آگاہت می‌سازیم] که هرگز نسیان و فراموشی به سراغت نیاید.

در این صورت آن حضرت نیازی به نوشتن و یادداشت کردن ندارد! آن کس که تمام گنجینه‌های جواهرات در اختیار اوست و هیچ دری به روی او بسته نیست، احتیاج به کلید ندارد؛ دنبال کلید گشتن برای او کاری لغو است و نامعقول. دنبال خواندن و نوشتن رفتن نیز برای رسول‌الله اعظم ﷺ که تکیه بر مسند ﴿أَنْ هُوَ الْوَحْيُ يُوحَى﴾؛ زده است کاری لغو است و بی‌ثمر.

پس اولاً سواد خواندن و نوشتن به خودی خود کمال نیست بلکه مقدمه‌ی کمال است، بنابراین آن کس که خودش واجد کمال است، طبعاً نیازی به مقدمه نخواهد داشت تا بگوییم چگونه ممکن است رسول الله الاعظم که واجد تمام کمالات است؛ فاقد این کمال باشد؟ اصلاً سواد خواندن و نوشتن در مورد آن حضرت کمال نیست تا نداشتن آن نقصی به حساب آید!

ثانیاً فرض می‌کنیم سواد خواندن و نوشتن با قطع نظر از اینکه مقدمه‌ی علم است، خودش برای همه کس حتی برای پیامبر اکرم ﷺ کمال است، اینک می‌گوییم خداوند حکیم که عطا کننده‌ی تمام کمالات است این کمال را به رسول مکرّمش عطا نکرده است تا زمینه‌ی ارتباب برای مبطلان فراهم نگردد و آن حضرت را متهم به مطالعه‌ی کتاب‌های پیشینیان و رونویسی از آنها نکنند.

آری، این کمال اَدْنی^۱ را به منظور حفظ کمال اعلا و رعایت مصلحت اقوی^۲ که مصون نگه داشتن قرآن از شک و ارتباب مبطلان بوده به رسول اکرمش ﷺ نداده و آن حضرت را ناتوان نسبت به خواندن و نوشتن آفریده است تا امّی بودنش برای همه کس محرز گردد و وحی محض بودن قرآن مجید ثابت شود.

۱- پایین مرتبه.

۲- قویتر، بالاتر.

چرا برخی امی بودن پیغمبر ﷺ را باور ندارند؟

از این روی می‌بریم استبعادی^۱ که بعضی از بزرگان در این باب فرموده‌اند، بجای نیست گفته‌اند:

وَكَيْفَ لَا يَعْلَمُ مَنْ كَانَ عَالِمًا بِعُلُومِ الْاَوَّلِينَ وَ
الْاٰخِرِينَ اَنَّ هٰذِهِ النُّقُوشَ مَوْضُوعَةٌ لِهٰذِهِ الْحُرُوفِ وَ
مَنْ كَانَ يَقْدِرُ بِاِقْدَارِ اللّٰهِ تَعَالٰى لَهٗ عَلٰى شَقِّ الْقَمَرِ
بَلْ وَاَكْبَرِ مِنْهُ كَيْفَ لَا يَقْدِرُ عَلٰى نَقْشِ الْحُرُوفِ وَ
الْكَلِمَاتِ عَلٰى الصَّفَاحِ وَالْاَلْوَا ح).^۲

چگونه ممکن است باور کرد کسی که تمام علوم
اولین و آخرین است نداند این خطوط به معنای این حروف
است؟! مثلاً نداند این خط عمودی «ا» به معنای «الف» است
و این خط افقی «ب» به معنای «با» و این خط منحنی «د» به
معنای «دال» است و کسی که می‌تواند با اشاره‌ی انگشت
خود کره‌ی ماه را در آسمان دو نیمه کند و شق القمر بنماید
چگونه او نمی‌تواند خطوط [ا-ب-د-و...] را روی
صفحه‌ی کاغذ یا لوحی [ایجاد کند]؟

در جواب عرض می‌کنیم: آری، همان قدرت قهار
خداوندی که به رسول مکرّمش قدرت شق القمر داده و او را
توانای بر این کرده که با اشاره‌ی انگشتش کره‌ی ماه را دو
نیمه کند همان قدرت قهار خداوندی، توانایی ایجاد خطّ ا-

۱- بعید دانستن.

۲- بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۱۳۴.

ب- و- د را روی یک صفحه‌ی کاغذ به او نداده است و همین، خود، اعجاز و خرق^۱ عادت است و شاهد روشنی است بر اینکه پیامبر از خود چیزی ندارد!

در تمام جزئیات از حرکات و سکناتش، مقهور اراده‌ی خالقش است. آن خدایی که به رسول گرامی اش چنان احاطه‌ی علمی داده که با نگاه به چهره‌ی هر کسی افکار و اندیشه‌های درونش را می‌خواند و از وقایع گذشته و آینده‌ی زندگی‌اش خبر می‌دهد، در عین حال همان خدا، او را از خواندن یک صفحه‌ی نوشته‌ی مشتمل بر خطوط ا- ب- د- و... ناتوان ساخته است تا امّی بودنش بر همه کس ثابت گردد و از امّی بودنش، وحی بودن قرآن ثابت گردد و به وسیله‌ی قرآن سعادت ابدی عالم انسان تأمین شود.

کمال پیامبر در امّی بودن اوست

آری، سعادت ابدی انسان در گرو افتادن وی به دامن «وحی» آسمانی قرآن است و «اثبات» وحی آسمانی بودن قرآن نیز در گرو «امّی بودن» آورنده‌ی قرآن است از این رو نتیجه می‌گیریم که «امّی بودن» پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله سبب سعادت ابدی انسان و توانایی بر خواندن و نوشتن آن حضرت سبب هلاکت ابدی انسان است.

بنابراین می‌بینیم خداوند حکیم امّی بودن رسول

اعظمش ﷺ را همدوش با رسالت و نبوت آن حضرت قرار داده و فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...﴾.

پس باورمان شد که امّی بودن برای ما افراد بشر عادی نقص و عیب است و نقص و عیب بزرگی هم هست ولی همان امّی بودن برای شخص پیامبر خاتم ﷺ که کارش تأمین حیات ابدی و سعادت سَرمدی عالم انسان است، شرف و کمال است و شرف و کمال بزرگی هم هست. این جمله هم از ابن خلدون دانشمند بزرگ معروف است؛ او می گوید:

(وَقَدْ كَانَ ﷺ أُمِّيًّا وَكَانَ ذَلِكَ كَمَالًا فِي حَقِّهِ وَبِأَنْسَبِهِ إِلَى مَقَامِهِ الشَّرِيف... وَ لَيْسَتْ الْأُمِّيَّةُ كَمَالًا فِي حَقِّنَا نَحْنُ إِذْ هُوَ مُنْقَطِعٌ إِلَى رَبِّهِ).

پیامبر اکرم ﷺ امّی بود و این خصیصه در حقّ او و نسبت به مقام شریفش کمال است! امّا امّی بودن برای ما کمال نیست بلکه نقص فاحش است و بر اساس همین حکمت است که خداوند حکیم، قریحه‌ی شاعری هم به رسول مکرّمش ﷺ نداده و صریحاً فرموده است:

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ...﴾^۱.

ما به او شعر تعلیم نکرده ایم و شایسته‌ی او هم نیست که شاعر باشد...

البته کسی که کتاب حکمت آورده و می‌خواهد از مجرای کلام خود، بشر را با واقعیت محض عالم کون آشنا سازد، باید قلب مقدّس و فکر مطهرش از نقیصه‌ی نیروی تخیل که ابزار لاینفکّ شاعر است، منزّه باشد و دستگاه خیالبافی و نیروی تزئین مفاهیم با تخیلات کذب آمیز و قدرت شعرسازی که اوج کمالش در دروغ‌پردازی و به قول نظامی، اکذب^۱ آن احسن آن است یعنی دروغ‌ترین آن، نیکوترین آن است! اساساً در ساختمان وجود اقدس رسول الله که ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ﴾؛ است از طرف خالقش قرار داده نشده باشد! در این صورت است که هم روح مقدّس آن پیام‌آور آسمانی از آلودگی به تخیل در امان می‌ماند و هم مردم وقتی دانستند که آن جناب اصلاً قریحه‌ی شاعری ندارد، با کمال آرامش خاطر به گفتار سراسر حکمتش می‌گیرند و جز حقیقت محض و واقعیت صرف، محمّلی برای کلامش نمی‌یابند و مطمئن می‌شوند که:

﴿...إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾.^۲

...این آیات جز یادآوری و قرآن روشنگر نیست.

رسول اکرم ﷺ مستجمع جمیع کمالات

حاصل اینکه خداوند حکیم، تمام کمالات علمی و عملی را به رسول مکرّمش ﷺ عنایت فرموده است به

۱- دروغ‌تر.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۹.

استثنای سه خصیصه «خواندن خطّ» و «نوشتن خطّ» و «سرودن شعر» که برای پاک نگه داشتن دامن قرآن از اتّهام به اینکه وحی آسمانی نیست بلکه برگرفته از کتاب‌های پیشینیان و استنساخ و رونویسی کردن از آنهاست و همچنین برای منزّه ساختن آن از تخیلات شاعرانه، خداوند نه توانایی خواندن و نوشتن به رسول گرامیش ﷺ داده و نه توانایی شعر گفتن! پس می‌توان گفت: گاهی ندانستن و آگاه نبودن از یک حقیقت، سبب وصول انسان به کمال اعلایی می‌شود!

شجاعت بی نظیر مولای متّقیان امام علی علیه السلام

در شبی که مشرکین مکه برای کشتن پیامبر اکرم ﷺ چهل نفر- به اصطلاح امروز- تروریست از قبایل عرب برگزیدند که خانه‌ی پیامبر ﷺ را محاصره کرده و نصف شب به داخل خانه بریزند و آن حضرت را قطعه‌قطعه کنند، رسول اکرم ﷺ از جانب خدا مأمور شد آن شب علی امیرالمؤمنین علیه السلام را در بستر خود بخواباند و خودش از مکه به سوی مدینه هجرت کند. حال ما می‌پرسیم: آیا امیرالمؤمنین علیه السلام آن شب که چهل شمشیر آماده برای فرود آمدن بر آن بستر بود می‌دانست که کشته نخواهد شد یا نمی‌دانست؟ اگر می‌دانست، پس خوابیدن در بستر پیامبر، آن شب برای او افتخاری به حساب نمی‌آمد و جانبازی و فداکاری نامیده نمی‌شد! من هم اگر بودم و علم به کشته

نشدن داشتم می‌خوابیدم؛ ولی شرف و کمال علیّ امیر علیه السلام آن شب در همین بود که نمی‌دانست عاقبت کار این بستر که در معرض فرود آمدن شمشیرهایی آخته و جریان است چه خواهد شد؛ بلکه بر حسب جریان عادی اطمینان به کشته شدن داشت و لذا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی تو باید در بستر من بخوابی و من بروم، او با چهره‌ی شاداب به رسول صلی الله علیه و آله عرض نمود:

(رُوحِي لِرُوحِكَ الْفِدَاءَ نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوَقَاءَ).

روح فدای روح تو و جانم سپر بلای جان تو!

و با خوابیدن در آن بستر، خود را بآلب خندان به آغوش مرگ انداخت و زبان حالش این بود:
مرگ اگر مرگ است گو نزد من آی

تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
در نتیجه این شد فداکاری و جانبازی در راه حق که
خدا در آسمان‌ها و میان فرشتگان به این کار علی علیه السلام
مباهات کرد و آیه در شأنش نازل شد که:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾^۱.

در میان مردم کسی هست که جان خود را با رضا و خشنودی
خدا مبادله می‌کند....

این کمال و شرف برای علی امیرالمؤمنین علیه السلام از آنجا حاصل شد که علم به پایان کار آن شبش نداشت.

آری، اولیای خدا کمالاتشان ذاتی نیست بلکه موقوف به اذن و اعطاء خداوند است. اگر خدا روی مصلحتی پرده مقابل چشم قلبشان بیفکند، از چیزی آگاه نمی شوند و اگر پرده را بردارد، از همه چیز آگاه می گردند.

ذاتی نبودن کمالات اولیای خدا

درباره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز وقتی خدا پرده از مقابل چشم دلش بردارد، عالم به علوم اولین و آخرین می گردد و از عرش تافرش، زیر نگین دانایی و توانایش درمی آید! اما اگر روی حکمت و مصلحت مصونیت دادن به حیثیت و حیانی قرآن از ارتیاب مبطلان^۱ پرده روی دیدش بیفکند، طوری می شود که از شناختن حروف الفبا روی صفحه‌ی کاغذ و از نوشتن آن روی صفحه ناتوان می گردد و می گوید:

﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲.

بگو: [من کمترین اراده‌ای از خودم درباره‌ی قرآن ندارم و] اگر خدا می خواست، من این آیات را بر شما [حتی] تلاوت هم نمی کردم و خدا [از طریق من] شما را نسبت به این آیات آگاه نمی ساخت [تا چه رسد به اینکه من این آیات را از روی

۱- تردید ایجاد کردن باطل گویان.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۶.

نوشته‌ای بخوانم یا روی صفحه‌ای بنویسم].

من سال‌ها پیش از این قرآن، در میان شما زندگی کرده‌ام و هیچگاه اینگونه سخنان در مدّت عمرم از من نشنیده‌اید. اگر آیات قرآن از ناحیه‌ی خود من بود، طبعاً در این مدّت چهل سال که در میان شما بوده‌ام؛ از من شنیده بودید.

﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾.

آیا [این حقیقت به این روشنی را] شما درک نمی‌کنید؟

یعنی همانگونه که توانایی من بر تلاوت این آیات بسته به اذن و اراده‌ی خداست؛ ناتوانی من بر خواندن و نوشتن نیز بر اساس خواست و اراده‌ی خداست. خدا خواسته که من خطّ خوان و خطّ نویس نباشم تا حیثیت و حیانی قرآن در معرض ارباب مبطلان قرار نگیرد.

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَثْلَوْنَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾.

تو پیش از قرآن نه کتابی می‌خواندی و نه خطّی با دست خود می‌نوشتی و گرنه زمینه‌ی ارباب برای باطل کاران فراهم می‌گشت.^۱

رستگاری در سایه‌ی پیروی از قرآن

آنچه که خدا و رسول خدا و کتاب خدا از ما مدّعیان پیروی از قرآن می‌طلبند، مسأله‌ی اتباع و پیروی به معنای

۱- البته در این باب اخبار متعارضی با مضامین مختلف نقل شده، ولی جمع مقبول معتبری از اهل تحقیق ارائه نگردیده است. به بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۴ رجوع شود.

واقعی است! در این آیه دقت فرمایید؛ دو بار کلمه‌ی اتباع تکرار شده است. در اوّل آیه فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...﴾.

آنان که از رسول نبی امّی پیروی می کنند....

در آخر آیه هم می فرماید:

﴿...وَاتَّبِعُوا الثُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ...﴾.

...و از نوری که با او نازل شده است [قرآن] پیروی می کنند...

آنگاه می فرماید:

﴿...أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

تقدّم ﴿اولئك﴾ و توسّط ضمیر فصل از لحاظ قاعده‌ی ادبی، اشعار به انحصار دارد که تنها این گروه، آری، تنها این گروهند که اهل فلاح و رستگاری در روز جزا هستند. آنان که برنامه‌ی زندگیشان در دنیا، اتباع و پیروی اخلاقی و عملی از رسول خدا ﷺ و کتاب نازل شده‌ی از جانب خداست.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...﴾.^۱

بگو: اگر شما خدا را دوست دارید از من تبعیت کنید...

خدا برای اثبات حتمیّت و قطعیت این حقیقت، قسم

یاد کرده که:

﴿وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾.^۲

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

۲- سوره‌ی عصر، آیات ۱ تا ۳.

قسم به عصر [یا معانی گوناگونش] تمام افراد انسان در زیان و
خسرانند. مگر آن گروهی که ایمان [به خدا و معاد] آورده و
بر اساس ایمان، عمل صالح انجام می دهند [تنها این گروهند
که زیان و خسران ندارند و از سرمایه‌ی عمر خود بهره‌های
فراوان می‌برند].

بخش سوم

برخی از وظایف

و صفات رسول اکرم ﷺ

5. _____

أَوَّلِينَ وَظِيفَهُ يَهِى رَسُوْلُ اللهِ ﷺ

خداوند حکیم از میان آدمیان، رسول خود را
برانگیخت تا اینگونه عمل کند:
﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾.

کار اوّلش این که آیات خدا را بر مردم تلاوت کند.
البته همان طور که گفتیم این منافات با امی بودن
پیامبر اکرم ﷺ ندارد که در تمام مدّت عمرش نه یک
صفحه نوشته ای خوانده و نه یک سطر خطّی نوشته است!
چنان که خدایش در این باره فرموده است:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ
بِیْمَنِكَ...﴾.

تو پیش از نزول قرآن نه کتابی می خواندی و نه با دست
خود چیزی می نوشتی...

﴿...إِذَا لَا رَتَابَ الْمُظْلُونَ﴾.^۱

...اگر چنین بودی، دشمنانت برای ابطال دعوت
دستاویزی می یافتند و می گفتند: او کتاب های پیشینیان را
می خواند و از روی آنها نسخه بر می دارد و به نام وحی خدا به

۱- سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۸.

ما تحویل می دهد! چنانکه با نبود چنین دستاویزی:

﴿وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾^۱.

گفتند: او از افسانه های گذشتگان رونویسی می کند. صبح و

شام بر او املا می کنند و او می نویسد!

ولی خدا آنها را تخطئه کرده که او اصلاً نوشتن و

خواندن از ابتدا نداشته است و کمال او در همین است که منبع

و مرجعی جز اقیانوس بیکران وحی خدا ندارد و می گوید:

﴿...إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾^۲.

...جز آنچه که از جانب خدا به من وحی می شود، دنبال

چیزی نمی روم...

همان طور که گفتیم سواد خواندن و نوشتن برای ما افراد

بشر عادی، کمال بزرگ است و نداشتن آن، نقص خجلت بار

است. اما همین خواندن و نوشتن برای رسول الله اعظم ﷺ نقص

بزرگ و سبب ایجاد شبهه در صدق ادعای نزول وحی است:

اگر بودی کمال اندر نویسایی و خوانایی

چرا آن قبله ی کل، نانویسا بود و ناخوانا

داشتن قریحه ی شعرسرایی برای هر کسی کمال است

ولی برای پیامبر اکرم ﷺ نقص است که خدایش فرموده:

۱- سوره ی فرقان، آیه ی ۵.

۲- سوره ی انعام، آیه ی ۵۰.

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ...﴾^۱

ما به او شعر یاد ندادیم و شایسته‌ی شأن او نیست به همین دلیل نه تنها هیچگاه شعر نمی‌گفت بلکه اشعار سروده‌ی دیگران را هم نمی‌خواند و اگر فرضاً می‌خواست تک بیت‌ی از دیگری بخواند، کلماتش پس و پیش می‌شد و از وزن شعری می‌افتاد؛ با این حال دشمنانش متهم به شاعریش کردند و:

﴿وَيَقُولُونَ أَإِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾^۲

می‌گویند: آیا ما به گفته‌ی شاعر مجنونی دست از خدایان خود برداریم؟! خود برداریم؟!!

خداوند علیم حکیم به رسول مکرّمش ﷺ قریحه‌ی شعرسرایی و خواندن و نوشتن نداد از این جهت که دستاویزی برای باطل کاران و باطل خواهان می‌شد و قرآن را که وحی الهی است به شعر شاعران و استنساخ^۳ شده‌ی از کتب پیشینیان مشتبّه می‌ساختند.

حاصل اینکه امّی بودن پیامبر اکرم ﷺ منافات با این ندارد که یکی از وظایف الهی‌اش تلاوت آیات خدا بر مردم است. زیرا تلاوت و قرائت قرآن، مستلزم خواندن از روی نوشته‌ای نیست چنان که حافظان قرآن تلاوت قرآن می‌کنند بدون اینکه نوشته‌ای مقابلشان باشد.

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۹.

۲- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۳۶.

۳- نسخه‌برداری، کپی کردن.

تزکیه‌ی نفس دیگر وظیفه‌ی الهی پیامبر اکرم ﷺ
 وظیفه‌ی دیگر آن حضرت پاکسازی نفوس مردم از
 رذائل اخلاقی است:
 ﴿وَيُزَكِّهِمْ﴾.

مردم را [از رذائل و زشتی‌های اخلاقی] پاک گردانند.
 ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾.
 و راه و رسم زندگی و طریق درک و فهم حقایق هستی
 را به آنها تعلیم دهد. او معلّم عالم انسان هست، امّا متعلّم از
 عالم انسان نیست!
 نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد
 او خود قلم اعلای حضرت ربّ العالمین است. تمام
 کلمات و سطور این کتاب آفرینش به اذن خدا به اراده‌ی او
 که مجرا و واسطه‌ی فیض است تکوّن پیدا کرده است تمام
 عالمان و کاتبان و شاعران از وجود و علم و فکر و ذوقشان
 رَشحه‌ای^۱ از رشحات علمی آن وجود اقدس انور می‌باشد
 ولی با این همه او نه صفحه‌ای خواند و نه خطّی نوشت و نه
 شعری بر زبانش جاری شد!

روش جاهلیّت امّا به سبک مدرن!
 ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ

أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١٠﴾

خدا بر اهل ایمان مَنّت گذاشت که رسولی از میانشان
برانگیخت، در حالی که آنان پیش از آمدن آن رسول در
گمراهی آشکاری بودند و چه گمراهی از این بارزتر که انسان
زنده‌ی با عقل و شعور، در مقابل یک موجود مرده‌ی بی عقل و
شعور اظهار ذلّت کند و آن را مؤثر در سرنوشت خود بداند و
قربانی برایش ببرد و بر اثر همین جهل و دنائت روح و پستی
فکر، انواع و اقسام گناهان مرتکب می‌شدند! گناهانی که
امنیّت عمومی را از بین می‌برد از قبیل قتل و غارت، دزدی و
یغماگری و... گناهانی که خانواده‌ها را ویران می‌کند مثل
زنا، شُرب خمر، بچه‌کشی، گناهانی که لطمه به اقتصاد عمومی
می‌زند مثل ربا و قمار. گناهانی که وحدت اجتماعی را از بین
می‌برد مثل دروغ، غیبت، نفاق، حسدورزی و...

هفت صفت از صفات پیامبر اکرم ﷺ

خداوند رسول اکرم ﷺ را با هفت صفت معرفی
می‌نماید: نبی، رسول، شاهد، مبشّر، نذیر، داعی الی الله،
سراج منیر.

نبی، یعنی شخص آگاه از حقایق آسمانی؛ رسول،
یعنی علاوه بر آگاهی، مأمور بر ابلاغ به مردم؛ شاهد، یعنی
شهود کننده و مطلع از اعمال و افکار آدمیان؛ مبشّر، یعنی

بشارت دهنده‌ی نیکوکاران به آینده‌ی خوش؛ نذیر، یعنی بیم‌دهنده‌ی بدکاران از آینده‌ی بد؛ داعی‌إلی‌الله، یعنی دعوت‌کننده‌ی به سوی خدا و سراج منیر، یعنی چراغ روشنی‌بخش. البته توضیح هر یک از این صفات، احتیاج به مجال وسیع‌تری دارد، اما در حال حاضر منظور، بحث کوتاهی راجع به داعی‌إلی‌الله و مبشر و نذیر است.

هدف اصلی پیامبران ﷺ دعوت‌إلی‌الله

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که هدف اصلی انبیاء ﷺ، مخصوصاً خاتم آنها «دعوت‌إلی‌الله» است.

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ...﴾^۱

بگو این راه من است که با بینایی خاصی دعوت به الله می‌کنم.

این کاری است که از عهده‌ی احدی جز انبیاء ﷺ برنمی‌آید، چه آنکه خدا را شناختن و مسیر را تشخیص دادن و برنامه‌ی سیر را دانستن و آنگاه بشر را به سوی خدا حرکت دادن و به مقام قرب او رساندن، کار هر کسی نیست و لذا فرموده است:

﴿دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ﴾.

«دعوت به الله» باید به اذن او باشد که این اذن هم اذن تکوینی است؛ یعنی، ساختمان وجود پیامبر را طوری ساخته

و نوری در درون او قرار داده که هم خدا را چنانکه باید می‌شناسد، هم مسیر را می‌داند و هم از برنامه‌ی سیر آگاه است و لذا او از جانب خدا مأذون است.

اما دیگران از هر طایفه‌ای که باشند مدّعیان بدون اذنند، «فلاسفه» با براهین عقلی و «عُرفا» بر اساس کشف و شهود عینی ادّعای دعوت الی الله دارند؛ اما چون از جانب خدا مأذون نیستند اشتباهات فراوان دارند و اختلافشان با یکدیگر دلیل روشنی بر آگاه نبودن از راه است.

البته اذن خدا همان منصب نبوت و امامت است که از جانب خدا به اشخاص معینی داده شده است. تنها آنها می‌توانند بشر را بسوی خدا راهنمایی کنند، زیرا به اذن خدا مقصد و مسیر و برنامه‌ی سیر را به خوبی شناخته‌اند و در این راه پر خوف و خطر چراغ روشنی‌بخش می‌باشند.

چنانکه در آیه‌ی شریفه از جمله صفات پیامبر اکرم ﷺ سراج منیر به معنای چراغ روشنی‌بخش است. معلوم می‌شود که راه به سوی خدا تاریک است و مشکلات و درّه‌ها و تپه‌ها و گودال‌های ظلمانی دارد، اگر تاریک نبود سراج و چراغ نمی‌خواست و نمی‌فرمود:

﴿...كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾^۱

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱.

ما این کتاب را به تو نازل کردیم که مردم را از تاریکی‌ها خارج کرده و به نور برسانی.

این تاریکی‌ها و مشکلات را هم شیطان به وجود آورده است. او قسم خورده که سر راه آدمیان بنشیند و آنها را به ضلالت وادارد:

﴿...لَا قُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۖ ثُمَّ لَا يَنبَغِي لَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۱

من سر راه مستقیم تو کمین می‌کنم و آنگاه از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ آنها به سراغشان می‌روم و اکثر آنها را شکرگزار نخواهی یافت.

آری؛ این راه را شیطان، پر آشوب و تاریک کرده است، این راه چراغ می‌خواهد.

چرا تبشیر و چرا انذار؟

از آن طرف هم انسان، مختار آفریده شده است به طوری که هم می‌تواند به حرف شیطان گوش بدهد و به جهنم برود و هم می‌تواند به حرف انبیاء علیهم‌السلام گوش بدهد و به بهشت برود؛ پس قهراً برخی نسبت به برنامه‌ی آسمانی انبیاء علیهم‌السلام مطیعند و برخی متخلف؛ در نتیجه زمینه برای «تبشیر» و «انذار» انبیاء علیهم‌السلام بوجود می‌آید، یعنی گروه مطیع

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۶ و ۱۷.

را تبشیر می کنند و به آینده‌ی خوب بشارت می دهند و گروه متخلف را هم انذار می کنند و از آینده‌ی بد بیم می دهند و به انسان‌ها سرانجام این سیر را نشان می دهند که عاقبت به کجا خواهند رسید. چنانکه قرآن می فرماید:

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُدِ يَتَفَرَّقُونَ﴾.

و روزی که قیامت برپا می شود، آن روز [انسان‌ها] از هم جدا می شوند.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴾.

آن‌ان که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده‌اند در باغی [با عظمت از باغ‌های بهستی] مسرور و شاداب می باشند.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾.^۱

و اما آن‌ان که کفر ورزیده و آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کرده‌اند در میان عذاب احضار می گردند.

موضوع «تبشیر» و «انذار» نسبت به روز جزا آنچنان مهم است که خداوند حکیم آن دو را کارِ منحصر پیامبران مرسَل نشان داده و می فرماید:

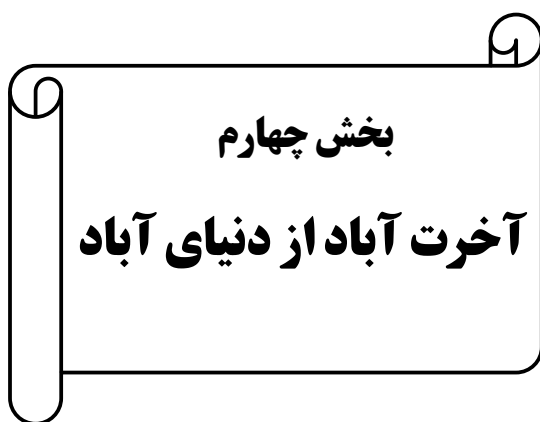
﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ...﴾.^۲

ما رسولان را نفرستادیم مگر اینکه مُبَشِّر و مُنْذِر باشند...

۱-سوره‌ی روم آیات ۱۴ و ۱۵ و ۱۶.

۲-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۸.

مطلبی که به طور یک اصل مسلم قرآنی باید در نظر داشته باشیم این است که انبیاء علیهم السلام به امر خدا با تعلیمات آسمانی خود می کوشند انسان را برای عالم آخرت بسازند نه برای دنیا؛ آنها می خواهند مایه ای در جان انسان به وجود بیاورند که بتواند در عالم آخرت به حیات ابدی نائل گردد. برخلاف نظر بسیاری از روشنفکر مآبان که اصالت را برای دنیا قائلند و آخرت را از حومه ی فکر و عمل بیرون می دانند هر چند ادّعیای مسلمانی و پیروی از قرآن دارند، امّا با عمل خود می کوشند آیات قرآن و احادیث ما را به گونه ای تفسیر کنند که بیشتر با موازین زندگی دنیا تطبیق شود اگرچه از موازین زندگی در آخرت منحرف گردد.



صفت جاهلیت

این روش، روش جاهلیت است و آن مردم، مردم جاهلیت نامیده شده‌اند. اما روشن است که این «صفت جاهلیت» اختصاص به مردم جزیره العرب قبل از ظهور اسلام ندارد! بلکه هر مردمی در هر عصر و زمانی و در هر شهر و دیاری که این صفات را داشته و مرتکب این اعمال بشوند اهل جاهلیت هستند اگر چه به گمان خودشان متمدن نامیده شوند و اسماً مسلمان و حتی شیعه به حساب بیایند!! گیرم آنها مردم جاهلیت اولی بوده‌اند و اینها مردم جاهلیت ثانویه‌اند. زیرا آنچه که ملاک جاهلیت آن مردم بوده است از افکار شیطانی و اخلاق زشت و اعمال ننگین، در میان این مردم به قول خود متمدن و مسلم و شیعی، جاری و ساری است! آن هم به نحو آتم و اکمل! منتها در پوشش القاب و عناوین فریبنده و گول‌زن. حتی خود رسول اکرم ﷺ فرموده است:

(يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَنَاسٌ مِنْ أُمَّتِي يَأْتُونَ
الْمَسَاجِدَ يَفْعُدُونَ حَلَقًا ذَكَرَهُمُ الدُّنْيَا... مَسَاجِدُهُمْ

مَعْمُورَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى
عِبَادُهُمْ عَلَى الرِّيَاءِ وَ تُجَارُهُمْ عَلَى أَكْلِ الرِّبَا وَ
نِسَائُهُمْ عَلَى زِينَةِ الدُّنْيَا).

در آینده‌ای از زمان، گروهی می‌آیند که از اقامت من
محسوب می‌شوند. آنها به مسجدها می‌آیند و دسته‌دسته
می‌نشینند اما فکر و ذکرشان دنیاست...! مساجدشان از حیث
ساختمان آباد است و قلبه‌هایشان از حیث هدایت ویران! بسیار
عبادت کنندگان‌شان ریاکارند و تاجران‌شان رباخوار و زنان‌شان
آرایش‌طلب!

(فَتَعَجَّبَتِ الصَّاحِبَةُ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْعْبُدُونَ
الْأَصْنَامَ).

اصحاب از شنیدن این گفتار رسول خدا تعجب کرده و
گفتند: آبا آن روز آن مردم مگر بت پرست می‌شوند؟
(قَالَ نَعَمْ كُلُّ دِرْهَمٍ عِنْدَهُمْ صَنَمٌ).^۱
فرمود: بله، هر یک درهم پیش آنها یک بت می‌شود!

این جمله به‌راستی عجیب است و اعجازی از
پیشگویی‌های رسول خدا ﷺ است که آن روز گفته و
امروز تحقق آن را مشاهده می‌کنیم و حاکمیت پول را در
ابعاد زندگی مردم با چشم خود می‌بینیم. مردمی شده‌اند از
جایی بوی پول به شامه‌شان برسد و رنگ پول به چشم‌شان

بخورد تا خود را به آن نرساند آرام نمی شوند و در راه رسیدن به آن از هیچ گناهی نمی پرهیزند. آری؛ چه بجا فرموده اند:

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ).^۱

دنیا دوستی سردسته‌ی همه‌ی گناهان است.

یکی به جای «دنیا» می گفت: «دینار»:

(حُبُّ الدِّينَارِ أَشُّ كُلِّ خَطِيئَةٍ).

پول دوستی پایه و اساس هرگونه خطایی است.

بیچارگی مسلمانان از آفت غربزدگی

البتّه وقتی تمدّن مادی با جلوه‌گری‌های خود چشم‌ها را خیره کرد و دل‌ها را مجذوب خود ساخت، طبعاً نتیجه‌ای جز این نخواهد داشت.

از جمله آفات خطرناکی که به فکر بسیاری از مردم ما خورده است «آفت غربزدگی» است که مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ^۲ در عمق جان‌شان نشسته و بسیاری از فعّالیت‌های دینیشان را هم بی‌روح و بی‌اثر ساخته است. آفت غربزدگی یک نوع احساس حقارت و خود کم‌بینی در بسیاری از ملل اسلامی به وجود آورده که حتّی در طرز تفکر دینیشان نیز اثر گذاشته است؛ آن چنانکه جدّاً آن لطافت و نورانیّت و معنویّت که باید در افکار و گفتار مسلمانان در نوشته‌ها و کتاب‌هایشان و حتّی در مساجد و منابرشان و در سازمان‌ها و مؤسّسات

۱- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۳۱.

۲- ناخودآگاه، بدون اطلاع.

تبلیغیشان، جالب و چشمگیر باشد از بین رفته و جای آن را یک سلسله ظواهر پر رنگ و لعاب و تشریفات خشک و بی‌روح و احیاناً با تعبیرات زننده و تأویل و توجیهات مضمّن کننده پر کرده است که هیچ تناسب و سنخیتی با حقیقت دین ندارد و البته وقتی مردم مرعوب و مجذوب تمدّن غربی شدند خیال می‌کنند همانطور که یک تمدّن کامل و مترقی تمدّنی است که به رنگ دنیای غرب درآید یک دین کامل و مترقی هم، آن دینی است که به رنگ فرهنگ غربی درآید و دانشمندان و متفکران اروپایی و آمریکایی آن را بپذیرند و روی مسائل اعتقادی و برنامه‌های عملی آن صّحّه بگذارند! در این صورت است که آن مسائل اعتقادی و آن دستورات عملی مایه‌ی افتخار و سربلندی اسلام و مسلمین می‌گردد و گرنه عقیده و دستوری که بر اثر برتر بودن افقش از افق افکار مادّی و دانشمندان غربی قابل هضم برای آنها نباشد و مورد تصدیق و تأیید آنان قرار نگیرد، اعتقاد به آن و گفتن و نوشتن آن نشان خرافاتی بودن و مایه‌ی خجالت و سرافکندگی اسلام و مسلمین می‌باشد، پس باید دست به توجیه و تأویل زد و آن عقیده و دستور را طوری تفسیر کرد که غرب پسند باشد و به ذائقه‌ی سردمداران فرهنگ غربی تلخ و زننده و ناگوار نیاید؛ اگر چه این عمل موجب خشم خدا و رسول خدا ﷺ گردد.

چگونگی نفوذ فرهنگ غربی در آداب و معارف دینی

مثلاً بگوییم: **وحی** یعنی تجلّی شعور باطن و ضمیر مخفی انسان و نبوغ فکری یک فرد ممتاز از افراد عادی بشر! ملائکه یعنی عوامل طبیعی که دانشمندان بشری با کاوشهای علمی خویش آنها را شناخته‌اند! **شیاطین** یعنی وسوسه‌های درونی آدمیان و... این چنین که گفتیم متناسب با فرهنگ غربی سخن گفته‌ایم و دیندار روشنفکر شناخته شده‌ایم.

آری؛ به جای اینکه به «فکر اروپایی»، رنگ دین بزنیم؛ به دین، رنگ اروپایی زده‌ایم!! به جای اینکه زمینی را آسمانی کنیم، آسمانی را زمینی کرده‌ایم! خاکت به سر، ترقّی معکوس کرده‌ای!

شما ملاحظه می‌فرمایید همین ما مسلمان‌ها آنقدر که به زیبا و مزین ساختن صورت ظاهر سازمان‌های دینی خود از مساجد و مشاهد و حسینیه‌ها و... اهمّیت می‌دهیم؛ به آراستن خود به فضائل اخلاقی که منظور اصلی از سازمان‌های دینی است اهمّیت نمی‌دهیم!! اما برای جالب نبودن بعضی از اماکن مذهبی یا احياناً کثیف بودن فرش‌ها و دستشویی‌های مساجد احساس شرمندگی می‌کنیم که ای وای! اگر یک فرد خارج از مذهب شیک‌پوش بیاید و این وضع مساجد ما را ببیند، به ما چه خواهد گفت؟! ولی همین ما مردم برای از دست دادن زیبایی‌های معنوی و فضائل اخلاقی که روح مساجد و اماکن دینی است هیچ احساس شرمندگی نمی‌کنیم و از

وقوع دروغ و غیبت و ایذاء و به هم پریدن و به یکدیگر اهانت کردن در مسجد ناراحت نمی شویم و خود را عقب مانده و دور از خصائص انسانی نمی دانیم. آیا چرا چنینیم؟ چرا برای از دست دادن زیبایی های معنوی دین احساس حقارت نمی کنیم؛ اما برای از دست دادن زیبایی های ظاهری دین اینقدر احساس شرمندگی می کنیم؟!

آری، سرّش این است که چون تمدن مادی غربی ظاهرش زیباست و اعتنایی به باطن ندارد، ما هم که مرعوب آن تمدن شده ایم می خواهیم مانند آنها ظاهری زیبا داشته باشیم و اعتنایی به باطن نکنیم، پس جا دارد که بگوییم: ما غرب زده ایم نه اسلام و قرآن زده. زیرا اگر اسلام و قرآن زده و مرعوب دین پیامبر بودیم از باطن شروع می کردیم و به ظاهر می رسیدیم نه اینکه با جدّ تمام ظاهر را بچسبیم و باطن را رها کنیم.

سادگی و صفای مساجد در صدر اسلام

اگر مسلمان های صدر اسلام دنیا را مجذوب خود ساختند، در اثر داشتن نیروی قوی ایمان بود نه صورت ظاهر زیبا. آنها از همان مسجدهای خشت و گلی بی سقف و... ندای توحید را سر دادند و دنیا را در برابر اعتقادات حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه ی خود به زانو درآوردند! آنها مسجدها را به رنگ کاخ های سلاطین درنیاموردند بلکه

کاخ‌های سلاطین را به رنگ مسجدها درآوردند!!

مسجد و محفل دینی، زیباییش مربوط به ظاهرش نیست! در محیط مسجد توحید واقعی مطلوب است و بی‌رغبتی به شئون مادی و جلوه‌های دنیایی که در منطق دین لهُو و لعب معزوفی شده است. در محیط مسجد، صدق و صفا لازم است و عدالت و امانت! و ما به وضوح می‌بینیم محافل دینی و اماکن مذهبی ما هر چه جلوه‌ی ظاهریش بیشتر می‌شود، معنویت و روحانیتش مخفی‌تر و کم‌رنگ‌تر می‌گردد و از هدف و مقصد خود دورتر و از دادن میوه و محصول واقعی خود ناتوان‌تر می‌شود!!

ما اگر می‌توانستیم با اخلاق و اعمال خود حقیقت اسلام و قرآن را به دنیا نشان بدهیم، همان مسجدهای خشت و گلی ما و همان مجالس ساده و خالی از تشریفات ما کعبه‌ی آمال حقیقت‌طلبان می‌گردید و ملجأ و مأوای روشن‌فکران جهان می‌شد. اما با این اخلاق و اعمال ضدّ اسلامی خود اگر مساجد و معابد خود را هزار برابر هم زیباتر و پر تشریفات‌تر بسازیم طرفی نخواهیم بست و نتیجه‌ای نخواهیم گرفت. یعنی قلب‌های باایمان و جان‌های متخلّق به اخلاق فاضله و متعبّد به اعمال صالحه به وجود نخواهیم آورد. البته شکی نیست که غوغا و جنجال و تظاهر زیاد می‌شود اما لبّ و مغز و حقیقت بسیار کم!! «كَثُرَ الصَّحِيجَ وَ

قَالَ الْحَجَّاجُ: «حَالِ آنکه خدا می فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا
مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...﴾.

من که منت بر شما گذاشتم و رسول به سوی شما
فرستادم، منظورم این بود که او شما را تزکیه و تهذیب کند،
از رذائل خلقی پاکتان سازد و با حقایق هستی آشنایتان
گردانیده و برنامه‌ی صحیح زندگی به دستتان بدهد.

پیامبر اکرم ﷺ الگویی کامل برای مؤمنان

همچنین قرآن کریم گفته است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾.^۲

هدف از ارسال رسول این بود که او اُسْوَه و الگویی
برای شما باشد و شما از او تأسی کنید و در تمام شئون
زندگی به او اقتدا کنید! اگر می‌خواهید معنای صحیح تأسی از
رسول ﷺ را بفهمید توجهی به گفتار امام امیرالمؤمنین علیه السلام
بنمایید که می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَأُمِهِ﴾.

من پیوسته دنبال پیامبر می‌رفتم مانند بچه شتری که دنبال
مادرش می‌رود.

چون بچه شتر از مادر تغذیه می‌شود؛ حیاتش به او

۱- ناله و فریاد بسیار اما حاجی واقعی انک (تعبیر کنایی از انک بودن مؤمنان واقعی).

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

بستگی دارد و از شیر مادر زنده است. علی آن امیر عالم امکان، می‌فرماید: من از پیامبر تغذیه می‌شدم و حیات از او می‌گرفتم.
 (يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ).^۱

در هر روز از اخلاق خودش پرچی برای من می‌افراشت و به من می‌گفت: از من پیروی کن!

جمله‌ی «لَقَدْ كُنْتُ»؛ که به اصطلاح ادبی همراه با «لام» قسم و «قد» تحقیق و «کان» دالّ بر ثبات و دوام است گویای این حقیقت است که من پیوسته و در همه جا و در همه حال مانند بچه‌ای که دنبال مادرش برود، دنبال رسول الله ﷺ می‌رفتم و از برکات آسمانی آن «أَقْرَبَ إِلَى اللَّهِ»^۲ استفاضه^۳ می‌کردم. علی آن قهرمانی که شجاعتش زبانزد دوست و دشمن است سخن از شجاعت پیامبر می‌گوید:

(كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسَ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ).^۴

در میدان‌های جنگ وقتی تنور جنگ داغ و سرخ می‌شد و وضع بحرانی پیش می‌آمد و دل‌ها می‌لرزید، ما به پناه رسول خدا می‌رفتیم و در کنار او آرامش خاطر می‌یافتیم؛ احدی از ما به دشمن نزدیک‌تر از او نبود!

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۴، قسمت ۱۳.

۲- نزدیکترین فرد به خدا.

۳- طلب فیض نمودن، بهره‌مند شدن.

۴- نهج البلاغه‌ی فیض، غریب، ۹، صفحه‌ی ۱۲۰۰.

پیامبر اکرم ﷺ در صف اوّل جبهه و رو در روی دشمن می ایستاد. علیؓ آن چنان خضوع در برابر پیامبر داشت که در طول مدّت بیست و سه سال که با آن حضرت بوده است تاریخ نشان نداده که جایی خطبه‌ای انشاء کرده و سخنرانی کرده باشد!! تمام خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنان حکیمانه‌اش پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ است. در زمان آن حضرت، سکوت محض و خاموشی مطلق داشت و می گفت:

(أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ).^۱

من برده‌ای از بردگان و غلامی از غلامان محمّد.

تلاش برای پرورش جان خود

یک جمله‌ی نورانی هم از امام امیرالمومنینؓ بشنویم که فرمود:

(قَالَ اللَّهُ مَعْشَرَ الْعِبَادِ).

ای بندگان خدا؛ خدا را، خدا را به یاد آورید [و از عذاب او بترسید].

(وَأَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ الشُّقْمِ).

در حالی که سالم هستید و بیمار نشده‌اید. [از این تندرستی خویش استفاده کنید].

(وَفِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ).

[و [هنوز] در فراخنای و وسعت [در عمل] هستید و به تنگی

[در قبر] نیفتاده‌اید.

هنوز میدان کار وسیع است و با آسودگی خاطر، رفت و آمد می‌کنید، می‌نشینید و برمی‌خیزید، بازار و مسجد می‌روید؛ اما همیشه چنین نمی‌مانید، ناگهان مرگ فرا می‌رسد و این بدن را در کفن می‌پیچند و زیر خاک می‌گذارند.

(فَاسْعَوْ فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُعْلَقَ رَهَائُكُمُ).

پس بکوشید گردن‌های خودتان را [از زنجیرهایی که با دست خودتان بسته‌اید] آزاد سازید پیش از آنکه آن گردن‌ها در گرو بروند [و دیگر رهایی ممکن نگردد].

(أَسْهَرُوا عَيْنَكُمْ وَ أَضْمِرُوا بُطُونَكُمْ وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ وَ انْفِقُوا أَمْوَالَكُمْ).

چشم‌های خود را بیدار نگه دارید [شب‌زنده‌دار باشید] شکم‌هایتان را لاغر سازید [روزه بگیرید] قدم‌هایتان را بکار برید [در کارهای خیر اقدام کنید] اموالتان را [در راه خدا] انفاق کنید.

برکات شب زنده‌داری در سه ماه قمری

در شب‌های ماه رجب و شعبان و رمضان که باران رحمت ریزش دارد تا می‌توانید از بیداری یک قسمت از شب بهره بگیرید که فرصت خواب بسیار داریم، آنقدر زیر خاک بخوابیم که بدن‌ها بپوسد و کرم‌ها در جمجمه‌ها لانه کنند و

فصله بریزند. خود را برای ورود به ماه مبارک رمضان آماده کنید که به مهمانسرای خدا دعوت شده‌اید و بر سر سفره‌ی حضرت اکرم الأکرمین خواهید نشست. در این شب‌ها منادی خدا ندا می‌دهد:

(هَلْ مِنْ سَائِلٍ، هَلْ مِنْ دَاعٍ).

آیا خواهنده‌ای هست [که از من بخواهد تا بدهم] آیا دعا

کننده‌ای هست [که مرا بخواند تا جوابش بدهم]؟

تا زنده‌ایم شرف بیداری ساعت آخر شب را از دست ندهیم. حدّاقل نیم ساعت آخر شب، یک ربع ساعت آخر شب قبل از سحر بیدار باشیم که نتایج و اسرار فراوان دارد. از روزه‌ی ماه شعبان نیز استفاده کنیم و از پرخوری پرهیزیم که پرخوری از شئون حیوانات است.

(وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ).

این قدم‌ها را به کار اندازید [و به اماکن عبادت بروید، اما

قلب و روح و جانتان بروید].

(أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ).

پیش از اینکه بدن‌هایتان از دنیا بیرون برود شما قلب‌هایتان

را از دنیا بیرون کنید.

(وَ أَنْفِقُوا أَمْوَالَكُمْ).^۱

اموالتان را [در راه خدا] انفاق کنید.

این اموال، عاقبت از شما گرفته خواهد شد. پس تا در دست شماست از آن بهره‌ی خود را بگیرید.

اصالت نزد خدا با آخرت است نه با دنیا!

البته ما می‌دانیم که دین مقدّس اسلام برنامه‌هایی جامع و کامل برای تنظیم امور زندگی دنیوی، آن هم در درجه‌ی اعلیٰ دارد؛ برای اقتصاد، سیاست و تشکیل حکومت و سایر ابعاد حیات اجتماعی و... خلاصه از آن لحظه‌ای که نطفه‌ی انسان در رحم مادر منعقد می‌شود تا وقتی که جسد بی‌روحش داخل قبر می‌گردد، در تمام این مراحل دستورات لازم العمل دارد. اما به این امور اصالت نمی‌دهد و زندگی دنیا را تطفلی^۱ و تبعی می‌داند. در منطق دین اصالت از آن آخرت است. این، صریح آیه‌ی قرآن است که:

﴿...تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ...﴾^۲

شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد.

محور فکر شما دنیاست و یکسره دور این محور می‌چرخید؛ حتی می‌خواهید دین را هم به استخدام دنیا درآورید و آن را نوکر دنیا قرار بدهید و از آیات قرآن و احادیث امامان علیهم‌السلام انتظار این را دارید که تنها موجبات رفاه زندگی دنیا را تأمین کنند و کاری به آخرت ندارید! ولی خدا

۱- طفیلی و وابسته.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۷.

می‌خواهد رفاه زندگی آخرت را تأمین بنماید و دنیا را هم در مسیر آخرت قرار بدهد.

سفارش پیامبر اکرم ﷺ به آخرت طلبی

به این جمله از کلام رسول خدا ﷺ نیز توجه فرمایید:
(مَعَاشِرَ أَصْحَابِي، أُوصِيكُمْ بِالْآخِرَةِ وَ لَسْتُ أُوصِيكُمْ بِالْدُّنْيَا).

ای گروه‌های اصحابم؛ من شما را به آخرت توصیه می‌کنم،
درباره‌ی دنیا به شما سفارشی ندارم [که بگویم دنیا یادتان نرود
و از خواب و خوراک و پوشاک و مسکن غفلت نکنید].
(فَإِنَّكُمْ بِهَا مُسْتَوْصُونَ).

شما خودتان سفارش شده‌ی به دنیا هستید.

حالا که ما سفارش نکرده‌ایم اینقدر طغیان می‌کنید و
برای رسیدن به آن سر و دست می‌شکنید! وای، اگر سفارش
کرده بودیم، آنوقت دیگر چه‌ها می‌کردید.
آری؛ دنیا طلبی نیاز به سفارش ندارد. آنچه که به
شدت نیاز به سفارش دارد «آخرت طلبی» است.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرموده است:

(إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِثْنَانِ: إِتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ).

ترسناک‌ترین چیزی که من بر شما می‌ترسم دو چیز است:
پیروی از هوای نفس و آرزوهای دراز.

(فَأَمَّا إِتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طَوْلُ
الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ).^۱

پیروی از هوای نفس، آدمی را از راه حق باز می‌دارد و
آرزوی دراز، آخرت را از یاد انسان می‌برد.

پس انبیاء علیهم‌السلام علیرغم روشن‌فکر مآبانی که یکسره داد
دنیا می‌زنند تمام کارشان «آخرت‌طلبی» و «آخرت‌گرایی»
است. آنها می‌خواهند انسان را به آخرت متوجه سازند و با
تعلیماتشان مایه‌ای در جان بشر ایجاد کنند که با این مایه بتواند
در عالم پس از مرگ از زندگی مرفّه جاودانه برخوردار گردد.

آخرت آباد از دنیای آباد

این نکته را هم باید دقیقاً متوجه بود که انبیا هرگز دنیا را
تخریب نمی‌کنند، بلکه آبادش می‌سازند؛ برای اینکه آنها دنیا
را پُل و معبری برای رسیدن به آخرت می‌دانند و طبیعی است
کسی که می‌خواهد به جایی برود باید گذرگاه و معبرش را هم
به قدر لازم و کافی آباد کند و گرنه به مقصد نمی‌رسد.

کدام عاقلی پل سر راهش را خراب می‌کند در صورتی
که می‌خواهد به آن طرف پل برسد؟! خدا می‌خواهد انسان را به
آخرت برساند دنیا را پل قرار داده و خواسته که آبادش کنید:

﴿...هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا...﴾.^۲

اوست که شما را از زمین آفرید و آبادی آن را به شما

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۲.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶۱.

واگذار کرد.

(الدُّنْيَا فَنُطْرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا).^۱

دنیا پُل است، از آن عبور کنید و [بیش از حد لازم] آبادش نکنید.

شما در آبادسازی دنیا افراط می کنید تا آنجا که آخرت، یعنی مقصد نهایی سیر را تخریب می نمایید. بهتر از سخن خدا که نمی شود سخنی گفت. حال بشنوید که حق تعالی چه می گوید:

﴿وَابْتَغِ فِی مَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا...﴾.^۲

در آنچه که خدا [در دنیا] به تو داده است، خانه‌ی آخرت را بطلب [و به دست آور] و نصیب خود را از دنیا فراموش نکن. بهره و نصیب شما از این دنیا چیست؟ خوب خوردن و خوب پوشیدن و مرکب و مسکن زیبا به دست آوردن است؟! نه، اینها که بهره‌ی شما نیست. هرچه خوب بخورید و خوب بپوشید تحویل بدن داده اید و بدن هم عاقبت، تحویل کرم‌های زیر خاک داده خواهد شد. خودتان، روح و جانتان هستید! از این دنیا و اموال دنیا بهره‌ی جانتان را بگیرید و همراهمان به عالم پس از مرگ ببرید.

۱- المحجة البيضاء جلد ۶، صفحه‌ی ۱۲ از حضرت مسیح علیه السلام.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۷.

(إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ).^۱

همانا بهره‌ی تو از دنیایت همان است که با آن، خانه‌ی قبرت را صالح و آباد گردانی.

پیکرها را قربانی جان‌ها کنید!

(وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ).^۲

از بدن‌هایتان بگیرید و به جان‌هایتان ببخشید.

پیکرها را قربانی جان‌ها کنید. جسد‌ها را لاغر و جان‌ها را فربه سازید.

برخی از مردم، به قول معروف، سوراخ دعا را گم کرده‌اند. به گمان خود می‌خواهند برای خودشان کار آخرتی انجام دهند می‌روند قبر می‌خرند، پول فراوانی چه بسا ده‌ها میلیون می‌دهند و چند قبر می‌خرند و مقبره‌ی خانوادگی درست می‌کنند! به خیال اینکه با این کار، آخرت آبادی گیرشان می‌آید و آنها را در غرفه‌های بهشتی جای می‌دهند!

چه خیال خامی و چه تصوّر باطلی! مگر قرآن نمی‌گوید تنها مایه‌ی سعادت در عالم آخرت تقواست:

﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...﴾؛^۳ حتی قرب جوار اولیاء خدا در مدفن نیز وقتی نافع است که با تقوا همراه باشد:

۱- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۸۲، قسمت سوم خطبه.

۳- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱

شما اگر به راستی آخرت می خواهید این پول قبرها را بدهید برای زنده های بینوا و مستأصل خانه بخرید. شصت، هفتاد متر زمین با دو اتاق محقر، به یک خانواده ی بی خانمان بدهید و از این راه غرفه های بهشتی به دست آورید!! چرا برای مرده ای می خرید که هیچ معلوم نیست کی خواهد مرد و کجا خواهد مرد؟ شما نگران نباشید وقتی مُردید حتماً زمین نمی مانید و یک جادو فتان می کنند و به آغوش عملتان می افکنند. آنچه نافع به حال شماست نفع رساندن به بندگان خداست.

تحقق وعده ی امام صادق (علیه السلام)

مردی از اهالی جبل که از امرا و شخصیت های برجسته و از محبین و دوستداران حضرت امام صادق (علیه السلام) بود هر سال به عشق زیارت امام (علیه السلام) به حج مشرف و در مدینه به خانه ی امام (علیه السلام) وارد می شد و بخاطر علاقه ی شدیدی که به امام (علیه السلام) داشت توقفش را در مدینه طول می داد تا اینکه پیش خود فکر کرد: این کار من ممکن است مایه ی زحمت امام (علیه السلام) باشد. بهتر این است که من خانه ای در مدینه بخرم و هر وقتی که آمدم به خانه ی خودم بروم و مزاحم امام (علیه السلام) نباشم.

در یکی از این سفرها، خدمت امام (علیه السلام) عرض کرد: یابن رسول الله؛ من به فکر افتاده ام خانه ای برای خودم بخرم

که دیگر مزاحم شما نباشم. اجازه می‌خواهم مبلغی خدمت شما تقدیم کنم و برای انجام مناسک حج راهی شوم و تا از مکه برمی‌گردم شما دستور بدهید با این مبلغ برای من خانه‌ای بخرند تا در مراجعت از مکه، به خانه‌ی خودم وارد شوم.

امام علیه السلام نیز قبول کردند و پول را گرفتند و او هم به سفر حج رفت. وقتی برگشت از امام علیه السلام سؤال کرد: آقا؛ خانه را خریدید؟ فرمود: بله؛ این قبالة‌اش. نوشته‌ای که در دستشان بود به آن مرد دادند، مرد نگاه کرد و با تعجب دید نوشته‌اند:

بسم الله الرحمن الرحيم

این قبالة‌ی خانه‌ای است که جعفر بن محمد برای آقای فلان (اسم او را نوشته‌اند) خریده است و این خانه در بهشت برین واقع و به چهار حدّ محدود است: (چون هر خانه‌ای از چهار سمت همسایه دارد، این خانه‌ی بهشتی هم) یک حدّ آن خانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حدّ دیگرش خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام، حدّ سوم آن خانه‌ی امام حسن علیه السلام و حدّ چهارم آن، خانه‌ی امام حسین علیه السلام است!!

این مرد وقتی آن نوشته را خواند منقلب شد و از شدت خوشحالی گریه‌اش گرفت. آن را بوسید و روی چشمش گذاشت و گفت: مولای من؛ با دیده‌ی منت قبول کردم. بعد امام علیه السلام فرمود: آن پولی را که به من دادی من بین فقرا‌ی بنی‌هاشم تقسیم کردم. آنها که خانه نداشتند برایشان خانه خریدم و به آنها که کمبود داشتند هزینه‌ی زندگی دادم و

امیدوارم این خانه که من در بهشت برای شما خریده‌ام مبارک باشد و مورد عنایت خدا قرار گیرد.

آن مرد سعادتمند، قباله را بوسید و در بغل گذاشت و تشکر کرد و رفت. پس از مدّتی مریض شد و احساس کرد که این بیماریِ مرگ است. اهل و عیال خود را جمع کرد و گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم که وقتی من مُردم، این قباله را با من در قبر بگذارید و کنار من دفن کنید. آنها هم این کار را کردند. فردا که کنار قبر رفتند دیدند همان نامه روی قبر افتاده و با خطّ روشن نوشته شده: به خدا قسم، امام صادق (علیه السلام) به وعده‌اش وفا کرد و آن خانه‌ای را که برای من خریده بود به من دادند.^۱

رعایت تقوا بهترین توشه‌ی مسلمان

ای مسلمانان؛ دنیا همه چیزش تمام می‌شود و می‌میرد. مگر شما ایمان ندارید که آخرت و برزخ و محشری در کار است و آنجا می‌خواهید زندگی کنید؟! باید مایه‌ای داشته باشید تا بتوانید آنجا زندگی کنید. آن مایه چیست؟ همان که مرتّب می‌گوییم: تقوا، تقوا. خدا می‌داند که چقدر این کلمه تکرار می‌شود ولی هیچ خبری هم از آن نیست! چقدر ما این جمله را شنیده و می‌شنویم:

(أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ).

۱- منتهی الآمال، قسمت مربوط به امام صادق (علیه السلام).

گفتن و شنیدن هم برای ما عادت شده است. مطلبی هم که به گونه‌ی عادت درآید دیگر نفعی نخواهد داشت. خطیب جمعه مرتّب فریاد بکشد که:

(عِبَادَ اللَّهِ. أُوصِيكُمْ وَ نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ).

ای بندگان خدا؛ خودم و شما را سفارش به تقوا می‌کنم.

الفاظ، هم فراوان است و هم داغ و محکم، اما با الفاظ داغ و محکم که کار درست نمی‌شود. تقوا کجاست؟ خدای ما می‌فرماید:

﴿...و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى...﴾^۱

توشه‌ی راه بردارید که بهترین توشه و زاد، تقواست.

ای مردم؛ شما مسافرید! مسافر توشه می‌خواهد. شما نمی‌خواهید تهیّه کنید؟! شما یادتان رفته که مسافر هستید. فردا، پس فردا بانگ جناب عزرائیل می‌آید و شما را حرکت می‌دهد. صد سال و صد و بیست سال، اینها تعارف است! بخواهید و نخواهید می‌میرید. خدا به پیغمبرش گفته است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۲

تو می‌میری و آنها هم می‌میرند.

بنگرید که چه دارید؟ زاد و توشه‌ی راهتان چیست؟ خانه‌ی من، مَرگ من، پول‌های من، مقام و منصب من، به‌به چه عالی و چه فراوان!! زمانی که می‌روید همراهتان چه می‌برید؟!

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۰.

﴿...تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى...﴾^۱

﴿...وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾^۲

﴿...وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾^۴

رستگاری و پایان خوش، تنها از آن متقین است. چقدر قرآن و نهج البلاغه و دیگر امامان فرموده‌اند و چقدر بزرگان عالم فریادها کشیده‌اند، همه می‌خواهند جان ما را فربه کنند.

گوهر جان را درخشان کن!

دنیاپرستان فقط پوست را فربه می‌کنند! زندگی ما همه‌اش پوست است. این خانه‌ها و فرش‌ها و مرکب‌ها همه پوست است! ما جان خود را از دست داده‌ایم و داریم پوست را چاق می‌کنیم. دین می‌خواهد گوهر جان انسان را قوی و لطیف و درخشان سازد تا بتواند در عالم پس از مرگ از حیات ابدی برخوردار گردد.

شما می‌بینید در همین عالم دنیا و طبیعت، موجوداتی که قوی‌تر و درخشان‌ترند، باارزش‌تر و آنها که سست‌تر و ضعیف‌ترند، بی‌ارزش یا کم‌ارزش‌ترند. ارزش کاه و کلوخ کجا و ارزش طلا و برلیان کجا! عزّت خورشید آسمان کجا و

۱- سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۲- سوره طه، آیه ۱۳۲.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۴- سوره نبا، آیه ۳۱.

عزّت سنگ سیاه بیابان کجا! در قرآن می خوانیم:

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ
أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صُنُونٌ وَعَيْرٌ صُنُونٌ يُسْقَى
بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفْضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۱

در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارند که با هم
متفاوتند و باغ‌هایی از انگور و زراعت و نخل‌ها که گاهی بر
یک پایه و گاهی بر دو پایه می‌رویند، همه‌ی آنها از یک
آب سیراب می‌شوند و در عین حال، بعضی از آنها را از
جهت میوه بر دیگری برتری می‌دهیم، در اینجا نشانه‌هایی
است برای آنها که عقل خویش را به کار می‌گیرند.

آری؛ قطعات به هم پیوسته‌ی زمین، همه از یک آب و
یک نور و یک هوا برخوردارند، اما وقتی شکم این زمین
شکافته می‌شود میوه‌های گوناگون با رنگ‌ها و شکل‌ها و
طعم‌های مختلف و خاصیت‌های متفاوت از خاک برمی‌آیند
و تماشای این صحنه‌ها برای اندیشمندان، تفکرانگیز است.

ما شما را انسان و سر به بالا آفریده و ساخته‌ایم تا بالا را
بگیرید و از مبدأ و معاد عالم خبری بگیرید، حیوانات همه
سر به پایین حرکت می‌کنند! شما که انسانید سر به بالا
بگیرید و ببینید. همین طور که این قطعات زمین با این که

کنار هم قرار گرفته و اگر ظاهراً صورت واحدی دارند اما باطنشان گوناگون است؛ بدانید افراد بشر هم که در کنار هم قرار گرفته و به ظاهر صورت واحدی دارند در باطن با هم بسیار متفاوتند.

روزی این پرده‌های ظاهر کنار می‌رود و زمینِ جان بشر شکافته می‌شود و آنچه که در درونش هست بارز می‌گردد.

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۖ وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا... يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾^۱

هنگامی که زمین به شدت به لرزه درآید و بارهای سنگینش را خارج سازد... در آن روز، زمین، تمام خبرهای خود را بازگو می‌کند.

آری؛ نه تنها زمین خاکی، بلکه زمینِ جان بشر نیز خواهد لرزید و شکافته خواهد شد و اندوخته‌های درونی خود را بیرون خواهد ریخت.

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ۖ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ۖ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ۖ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾^۲

چهره‌هایی در آن روز، گشاده و خندان و شادان است و چهره‌هایی غبار آلود و پوشیده از دود است.

سرانجام آخرت طلبان و دنیاگرایان!

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۖ فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ

۱- سوره‌ی زلزال، آیات ۱ و ۲ و ۴.

۲- سوره‌ی عبس، آیات ۳۸ تا ۴۱.

جَنَّةٍ نَعِيمٍ... وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٦٠﴾
 فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ ﴿٦١﴾ وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ ﴿٦٢﴾^۱

اگر از مقربان [درگاه خدا] باشد در رُوح و ریحان و بهشت
 پرنعمت است... و اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد با
 آب جوشان از او پذیرایی می شود و سپس میان آتش دوزخ
 درمی آید.

آنان که در این دنیا بیدار و هوشیار بودند و با تبعیت از
 تعلیمات دینشان، گوهر جان خود را قوی و منور کردند و
 رفتند در آن عالم با همین نورانیت و قوت روحشان، فضای
 غرق در نعمت تشکیل می دهند و رُوح و ریحان و جنتِ نعيم
 به وجود می آورند؛ اما آنها که در این دنیا، مقهور امیال
 نفسانی بوده و خود را در گنداب شهوات حیوانی غوطه ور
 ساخته اند در آن عالم، با همان جان کثیف و تاریکشان، یک
 فضای تاریک و ظلمانی و متعفن که اسمش «وَيْل» و «سَعِير»
 و «سَقَر» و «جَهَنَّم» است بوجود می آورند و غرق در عذاب
 الیم می گردند.

پس انبیا دادِ آخرت می زنند و «تبشیر» و «انذار»
 می کنند و می خواهند ما را برای زندگی در آخرت آماده
 سازند. دنیا را مقدمه‌ی آخرت می دانند که اگر در مسیر
 آخرت بود بسیار خوب و سعادت آفرین است و اگر از مسیر

آخرت منحرف شد بسیار بد است و بدبختی‌های پایان‌ناپذیر به دنبال خواهد داشت.

و این مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که می‌فرماید:

(إِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ دَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ).^۱

بدانید ای بندگان خدا؛ که پرهیزگاران [آخرت‌گرا] نقدینه‌ی دنیای گذرا و نسیه‌ی آخرت آینده را با هم بردند [به سود و بهره‌ی هر دو جهان رسیدند].

خوشا بحال آنانکه تقوا دارند، اهل عمل هستند و طبق دستور دین عمل می‌کنند، هم در دنیا آبرومند و عزیزند و هم در آخرت غرق در نعمت‌های خداوند کریمند.

قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نور واحدند

﴿...قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ ﴿۱﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۲﴾﴾.

آیات فوق مربوط به هدایت نور است که خداوند حکیم در قرآنش فرموده:

﴿...قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ﴾.

۱- نهج البلاغه فیض، نامه‌ی ۲۷.

۲- سوره‌ی مائده، آیات ۱۵ و ۱۶.

از جانب خدا برای شما نور و کتاب آشکار و آشکار کننده، روشن و روشنگر آمده. در این آیه، ممکن است مقصود از کلمه‌ی نور، قرآن باشد و ممکن است منظور رسول اکرم ﷺ باشد. چون در خود قرآن، از قرآن، تعبیر به «نور» شده است. در سوره‌ی اعراف می‌خوانیم:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ... وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ
مَعَهُ...﴾^۱

... کسانی که اتباع از رسول می‌کنند و همچنین از نوری که
همراهش نازل شده، تبعیت می‌کنند.

9. _____

بخش پنجم

مقصود نهایی

هدایت به صراط مستقیم

امتیاز رهبران دینی

روال تربیت دینی اینگونه است: قبل از اینکه شکم فرد را پر کند روحش را پر می کند و قبل از اینکه پوست او را چاق کند مغزش را چاق می کند! نه از درِ خانه اش او را ناامید و مأیوس برمی گرداند و نه بدون احراز لیاقت به او چیزی می دهد.

«رهبر دینی» معتقد است که انسان، زنده است به جان آدمیت نه به شکم و روده ی حیوانیت. شکم و روده ی مردم را پر کردن و مغزها را خالی از فهم و معرفت نگه داشتن، الاغ پروراندن است و چاه پر کردن!

«رهبر دینی» معتقد است که دانشگاه و دانشسرا ساختن بدون درس خداپرستی دادن و فضایل انسانی آموختن، در واقع طویله ساختن است و مشتی موجودات شَهوی پروراندن و بر کرسی های وزارت و وکالت و قضاوت نشاندن و امتی را به تباهی کشاندن.

«رهبر دینی» معتقد است که اوّل باید غذای ایمان و معرفت خدا به جان بشر داده شود و پس از آن نان به شکمش و دانش به مغزش داده شود. این، امتیاز رهبران دینی از رهبران دنیایی است.

امتیاز رهبران دنیایی!

«رهبران دنیایی» تمام توجهشان روی پوست بشر است، تمام همشان این است که شکم‌ها را پر کنند و قامت‌ها را بیارایند. اما رهبران دینی می‌کوشند اوّل جان‌ها را مملوّ از نور ایمان و معرفت به خالق سبحان کنند و آنگاه شکم‌ها را پر از نان و مغزها را پر از دانش سازند تا این مغزهای دانشمند و شکم‌های سیر زیر سایه‌ی ایمان به راه انسانیت بروند و دست به خیانت و جنایت نیالایند؛ زیرا تمام بدمستی‌ها و عریضه‌کشی‌ها زیر سر همین دانشمندان بی‌ایمان و شکم‌های سیر بی‌ایمان است؛ به همین خاطر است که می‌بینیم در پرتو اوّلین شعاع آفتاب وحی که بر قلب مبارک پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تابیده است، سخن از ایمان به خدا به میان آمده و آنگاه از علم و قلم نام برده شده است که:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾.^۱

یعنی، آن تعلیم و تعلّم و خواندن و نوشتنی مطلوب است که در سایه‌ی ایمان به خدا باشد.

نمونه‌ای از نحوه‌ی تربیت دینی

یک نمونه از نحوه‌ی تربیت دینی، از حضرت امام سیّد الشهداء علیه السلام عرض می‌کنیم که:

مرد عربی خدمت آن امام بزرگوار آمد و اظهار حاجت

۱- سوره‌ی علق، آیات ۱ و ۴.

کرد که بدهکارم و از ادای دینم عاجز شده‌ام و چون کریم‌تر از شما خاندان رسول، کسی را سراغ ندارم نزد شما آمده‌ام.

امام علیه السلام فرمود: بسیار خوب، من هم سه مسأله از تو می‌پرسم اگر یکی را جواب درست دادی یک سوّم محتوای این کیسه را که نزد من است به تپ می‌دهم و اگر دو سؤال را جواب درست دادی دو سوّم آن را می‌دهم و اگر هر سه سؤال را جواب صحیح دادی تمام این کیسه مال تو باشد. مرد سائل گفت:

(يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ. أَمْثَلُكَ يَسْأَلُ عَنْ مِثْلِي).

آیا کسی مانند شما از کسی مانند من چیزی می‌پرسد؟! [عالم از جاهل چه می‌پرسد؟].

امام علیه السلام فرمود: من از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

(الْمَعْرُوفُ يَقْدِرُ الْمَعْرِفَةَ).

احسان به هر کسی باید به اندازه‌ی شناخت و معرفتش باشد. آن مرد هم گفت:

(سَلْ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ. لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ).

بفرمایید، امیدوارم به حول و قوه‌ی خدا جواب بدهم. امام فرمود:

(أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ).

کدام عمل از همه بالاتر و برتر است؟ آن مرد جواب داد:

(إِلَّا إِيْمَانُ بِاللَّهِ). ایمان به خدا.

امام از عمل سؤال کرده و او در جواب، سخن از ایمان آورده است. این نشان می‌دهد که ایمان نیز «عمل قلب» است و مولّد سایر اعمال است. سپس امام علیه السلام فرمود:

(فَمَا نَجَاةُ الْعَبْدِ مِنَ الْمَهْلَكَةِ).

راه خلاصی از هلاکت چیست؟

آن مرد در جواب گفت:

(الثَّقَّةُ بِاللَّهِ).

توکل به خدا [با خدا پیوند داشتن و کارها را به او واگذار کردن].

سپس آن حضرت فرمود:

(فَمَا مَرْيِئُ الْمَرْءِ). آنچه که زینت بخش مرد است چیست؟

آیا لباس فاخر، مرکب زیبا و مسکن اعلا مایه‌ی زینت مرد است؟ اینها که زینت بخش مردان نیست.

(رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...)^۱

مردانی که سوداگری‌های دنیا آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد.

اینها به واقع رجال و مردند؛ بقیه کودک صفتانی هستند

که با بازیچه‌ی دنیا بازی می‌کنند. زینت مرد چیست؟ او

جواب داد:

(عِلْمٌ مَعَهُ حِلْمٌ).

زینت مرد، علمی است که همراهش حلم است.
آن حضرت علیه السلام فرمود: اگر نشد چه؟ گفت:
(مَالٌ مَعَهُ كَرَمٌ).

مالی که کنارش کرم و بزرگواری است.
فرمود: اگر نشد چه؟ گفت:
(فَقَرٌّ مَعَهُ صَبْرٌ).

فقری که با صبر و شکیبایی همراه است.
فرمود: اگر این هم نشد چه؟ گفت:
(فَصَاعِقَةٌ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَتُحْرِقُهُ).
آتشی از آسمان نازل گردد و او را بسوزاند.

آدمی که نه علم توأم با حلم دارد، نه مال توأم با کرم و
نه فقر توأم با صبر، این چنین آدمی سزاوار این است که با
صاعقه‌ی آسمانی بسوزد و خاکستر شود.

امام از جواب او تبسمی کرد و فرمود: احسنت آفرین بر
تو، نیکو جواب دادی. آنگاه کیسه‌ای را که پر از هزار دینار
بود به او عطا کردند و انگشتی مخصوص خودشان را هم از
انگشت درآورده و به او دادند و فرمودند: این کیسه‌ی دینار را
صرف طلبکاران نما، انگشتی را هم هزینه‌ی زندگیت کن. او
هم گرفت و گفت:

(... اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...)^۱.

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۱۹۶.

خدا می‌داند چه کسانی را مرجع و ملجأ مردم قرار دهد.

گوهر خود را پیدا کن!

عربی از حسین، عطایی خواست تا تنور شکم برافروزد
 شاه گفتا: بگو کدام صفت، گوهر مرد را برافروزد
 او می‌خواست پولی بگیرد و شکمی آباد کند، اما
 امام علیه السلام فرمود: بگو بینم آنچه که گوهر جان انسان را آباد
 می‌کند کدام است؟ عمده، این است.

گوهر خود را هویدا کن؛ کمال، این است و بس
 خویش را در خویش پیدا کن؛ کمال، این است و بس
 ما خود را گم کرده ایم و دنبال خودمان نمی‌گردیم.
 همه‌اش دنبال این هستیم که این گوشه و آن گوشه را بکنیم و
 نفت استخراج کنیم، مس بیرون بیاوریم و طلا بیاوریم.
 نمی‌فهمیم که خودمان از نفت و از طلا بالاتریم. خودمان را
 بشناسیم که چه کاره ایم؟ این بیت خطاب به خود گوینده است:
 چند می‌گویی سخن از درد و رنج دیگران

خویش را اوّل مداوا کن؛ کمال، این است و بس
 اوّل خودت را مداوا کن و آنگاه به مداوای دیگران
 پرداز. کسی که نتواند خود را اصلاح کند چگونه می‌تواند
 دیگران را اصلاح کند. خدا در حدیث قدسی خطاب به
 حضرت مسیح علیه السلام فرموده است:

(يَا بَنَ مَرْيَمَ. عِظْ نَفْسَكَ فَإِنَّ اتَّعَظْتَ فَعِظْتُ غَيْرَكَ).

پسر مریم؛ اوّل خودت را موعظه کن! اگر از موعظه‌ی خودت پند گرفتی دیگران را موعظه کن.
 (وَإِلَّا فَاسْتَحْيِ مَنِّي). وگرنه از من حیا کن.
 برگردیم به توضیح آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی مائده (قد جائکم من الله نور و کتاب مُبین):

معلوم است، نوری که همراه رسول نازل شده، قرآن است و از رسول اکرم ﷺ نیز در سوره‌ی احزاب به «سراج منیر» یعنی چراغ روشنی بخش تعبیر شده است.
 ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ۚ وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا ۝﴾.

بدیهی است تا خودش نور نباشد، منیر نیز نخواهد بود. حال اگر مراد از نور قرآن باشد، عطف کتاب مبین، عطف تفسیری می‌شود و اگر مراد از نور، پیامبر اکرم ﷺ است، عطف مغایر می‌شود و به هر حال در عالم انوار، قرآن و رسول اتحاد دارند و نور واحدند.

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ ۝﴾.
 خدا به وسیله‌ی این نور [قرآن یا رسول]، کسانی را که در راه رضای خدا قدم بر می‌دارند، هدایت می‌کند.

قرآن، کتاب هدایت

﴿سَبِيلَ السَّلَامِ ۝﴾.

سبیل جمع سبیل است و نشان می‌دهد که راه‌ها، متعدّد

است، زندگی فردی راهی است و زندگی خانوادگی راهی و زندگی اجتماعی نیز راهی دیگر. هر کس در هر شغلی راهی دارد. تاجر، کشاورز و طبیب هر کدام راهی دارند. منتهی گاهی راه کج و منحرف از مقصد است و گاهی درست و رو به مقصد است. قرآن همه را به راه‌های سالم می‌افکند و رو به مقصد حرکت می‌دهد.

راه سالم نیز گاهی تاریک است و گاهی روشن، ممکن است انسان رو به مگه برود. راهش درست است ولی مزاحمت و ناملایمات در این راه هست. از درّه‌ها و تپه‌ها و موانع دیگر، گزندگان و درندگان و راهزنان هستند و فضا هم تاریک است. این تاریکی هم مانع می‌شود از این که با سرعت و امانت برود. قرآن این کار را می‌کند که راهها را هم سالم از اعوجاج^۱ و انحراف می‌کند و هم تاریکی‌ها را برطرف می‌سازد و فضا را روشن می‌کند.

﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۲.

از ظلمت جهل و کفر و فسق نجات می‌دهد و به فضای روشن علم و ایمان و تقوی می‌افکند در نتیجه:

﴿يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

همه را به شاهراه مستقیم هدایت می‌کند.

راه‌های فرعی که شُبل است، متعدّدند ولی راهروان از

۱- کجی و ناراستی.

۲- سوره بقره، آیه ۲۵۷.

هر راهی که در پرتو نور قرآن می آیند، به صراط مستقیم که راه اصلی است، منتهی می شوند و در این شاهراه، همه با هم با سرعت و امانت رو به مقصد می روند.

آری کار قرآن این است. اگر از ما پرسند قرآن چه کتابی است، چه می گوئیم؟ چون هر کتابی در موضوعی مخصوص از علمی مخصوص تدوین شده و موضوعات علوم مختلف است، کتاب در علوم طبیعی، ادبی، ریاضی، روان شناسی، جامعه شناسی، پزشکی و ... داریم. آیا علم قرآن از سنخ کدام یک از این علوم است و موضوع بحثش چیست؟ می گوئیم قرآن، کتاب هدایت است. موضوع مورد بحث آن انسان است.

قرآن، روی انسان بحث می کند؛ منتهی، از آن نظر که به سوی خدا حرکت می کند.

علم طب نیز روی انسان بحث می کند؛ اما روی بدن انسان از نظر بروز بیماری ها و درمان آنها. اما قرآن، روح و جان انسان را مورد بحث قرار داده از آن نظر که بار سفر بسته و رو به خدا می رود، از چه راهی و چگونه باید برود؟ آفات و بلیات^۱ در این راه چیست و راه خلاصی از آنها کدام است؟! در پاسخ گفته می شود: قرآن کتاب هدایت و اساساً کار تمام انبیاء و اولیای خدا ﷺ هدایت است.

مسأله‌ی هدایت آنچنان مهم است که خدا آن را به خودش نسبت داده و در درجه‌ی اوّل خودش را هادی معرفی کرده و دیگران از پیامبران و قرآن و امامان را وسیله و سبب برای هدایت می‌داند.

در همین آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ﴾؛ خدا هدایت می‌کند. منتهی به وسیله‌ی آن نور که قرآن یا رسول است. کلمه‌ی «به» در آیه دالّ بر سببیت نور در امر هدایت است و گرنه فاعل اصلی هدایت، «الله» است و ملاحظه می‌فرمایید در آیه، هم نور تکرار شده و هم هدایت. در این آیه می‌فرماید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ﴾.

و سرانجام آن اینکه:

﴿يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾.

و همچنین در این آیه می‌فرماید:

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ﴾.

و سرانجام آن اینکه:

﴿يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

هدایت انسان‌ها با نور قرآن و رسالت

معلوم می‌شود که هدف اصلی هدایت است. آن هم به وسیله‌ی نور. در آیات پایانی سوره‌ی شوری هم می‌خوانیم:

﴿...وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ

عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱.

ما قرآن را نوری قرار دادیم و به سبب آن، هدایت می کنیم.

بعد خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

﴿...إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

«هادی» در درجه‌ی اوّل منم و در درجه‌ی دوّم تو

هستی که به «صراط مستقیم» هدایت می کنی. این نشان

دهنده‌ی عظمت مسأله‌ی «هدایت» است که فقط کار خدا و

اولیای خدا و کتاب خداست. در مورد قرآن فرموده است:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾^۲.

تمام انبیا را هادی معرفی می کند.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾^۳.

تمام آنها را پیشوایانی قرار دادیم که منصبشان منصب

هدایت است. بعد از سوره‌ی فاتحة الكتاب اوّلین سوره،

سوره‌ی بقره است. در اوّلین آیه‌ی این سوره هم سخن از

هدایت است.

﴿الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾.

همه جا بحث «هدایت» است؛ یعنی، هدف از آفرینش

عالم و آدم «هدایت» است. آنچه هم که انسان به طور فطری

طالب آن است، «هدایت» است. البتّه انسان! نه موجود دو

۱- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۲.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹.

۳- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

پایی که سرگرم آب و علف است! و به فرموده‌ی امام
امیرالمؤمنین علیه السلام:

(كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا...)¹

انسان، یعنی کسی که خودش را بشناسد و بیندیشد که
من کی هستم، از کجا آمده‌ام، به کجا می‌روم؟

واجب‌ترین دعاها، دعای هدایت

آری؛ اگر آدمی اندکی در خود فرو برود و بیندیشد،
می‌یابد که در بیابانی هولناک قرار گرفته که فضا تاریک و
راه باریک و دشمن فراوان و مقصد ناپیدا است!! چنین آدمی
در چنین بیابانی چه می‌خواهد؟ تنها چیزی که می‌خواهد
«هدایت» است. دنبال راه و راهنما می‌گردد. آنچنان نگران و
پریشان حال است که گرسنگی و تشنگی هم فراموشش
می‌شود و با اضطراب تمام می‌گوید راه کدام است و راهنما
کجاست؟ انسان خودشناس می‌فهمد در بیابانی مخوف واقع
شده و رو به مقصدی می‌رود. آن هم مقصدی بسیار بزرگ و
حیاتی و او راه را گم کرده است و به شدت نیازمند هدایت
است. پس واجب‌ترین دعا در ضمن واجب‌ترین اعمال
عبادی ما «دعای هدایت» است.

ما یک دعای واجب بیشتر نداریم. آن هم دعای
هدایت در وسط نماز است:

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۵.

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

نماز، تنها عبادت واجب بر همگان

تنها عبادت واجبی که همگانی و همیشگی است، نماز است. سایر عبادات همگانی نیست؛ یعنی، بر همه واجب نیست. روزه از بیماران و پیران و مسافران (اداءً) ساقط است. حجّ بر کسانی که استطاعت مالی و بدنی ندارند، واجب نیست، خمس و زکات بر کسانی که اجناس متعلّق زکات و درآمد زائد بر هزینه‌های سالشان ندارند، واجب نیست. جهاد بر همه واجب نیست و شرایطی دارد. امر به معروف و نهی از منکر نیز شرایطی دارد و بر همه کس واجب نیست. تنها عبادتی که بر همه واجب است، «نماز» است که:

عبادت نماز «لَا يُتْرَكُ بِحَالٍ»؛ در هیچ حال تعطیل نمی‌شود. مگر از زن در حال حیض. نماز علاوه بر همگانی بودن، همیشگی نیز هست. روزه فقط در ماه رمضان واجب است. خمس و زکات نیز همیشگی نیست، مالی که یک بار تخمیس^۱ شد، دیگر خمس به آن مال تعلّق نمی‌گیرد. زکات به مالی که از حدّ نصاب پایین باشد، تعلّق نمی‌گیرد. جهاد و امر به معروف و نهی از منکر نیز همیشگی نیست. تنها عبادتی که همگانی و همیشگی است «نماز» است.

انسان مکلف، در هر حالی که باشد، موظّف به نماز

است. مسافر، حاضر، مریض، سالم، نشسته، ایستاده، گاهی خوابیده به پهلوی راست، یا به پهلوی چپ و یا خوابیده به پشت و تا آخرین لحظه که همه‌ی حواس از کار افتاده و مشاعرش باقی است، در دل باید توجّه کند و نمازش را با اشاره انجام دهد. پس نماز در هیچ حال تعطیل بردار نیست.

(الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ).^۱ نماز ستون دین است.

همان طور که خیمه با ستون وسط سرپاست و اگر آن ستون وسط بيفتد، دیگر خیمه‌ای در کار نیست، دین هم به «نماز» سرپاست. اگر نماز بود آدمی دین دارد و اگر نبود، بی دین است. بنابراین واجب ترین عبادات «نماز» است. در نماز هم آن چه قوام نماز حساب می شود، سوره‌ی فاتحه‌الکتاب است.

(لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ).^۲

نماز بدون فاتحه‌الکتاب، یعنی سوره‌ی حمد، نماز نیست. هیچ نماز بدون حمد نداریم. چه واجب چه مستحب! نماز میّت که حمد ندارد، در واقع نماز نیست، دعا برای میّت است. به همین دلیل است که بی وضو و بی غسل هم می شود خواند. با بدن و لباس نجس هم می شود خواند. اگر نماز بود، بی وضو و بی غسل نمی شد خواند. خلاصه، نماز بدون سوره‌ی حمد تحقّق ندارد. آن وقت در سوره‌ی حمد نیز آنچه که مرکزیت و محوریت دارد، آیه‌ی: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۹.

۲- همان، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۵۸.

الْمُسْتَقِيمَ»؛ است. آیات قبل مقدمه است و آیه‌ی بعد هم متمم است. پس آنچه که در سوره‌ی حمد مقصود است «دعای هدایت» است.

آفرینش انسان برای دعا و نیایش

تمام نظامات عالم برای انسان خلق شده و انسان برای «دعا» خلق شده است. دعا نیز، یعنی گدایی. انسان را به این دنیا آورده‌اند تا از یک سو خود را به «فقر» و نیاز مطلق بشناسد و از سوی دیگر، خالقش را به «غناى مطلق». آنگاه این فقیر مطلق دست حاجت به سوی آن غنی مطلق دراز کرده و از او بهره‌ی خود را بگیرد و از دنیا برود. پس هدف از خلقت انسان گدایی است. ممکن است شما بگویید خدا فرموده است: هدف از خلقت انسان عبادت است. چنان که می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

عرض می‌کنیم: بله؛ درست است ولی حقیقت عبادت، همان گدایی است. و فرموده‌اند:

(الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ). لب و مغز عبادت، دعاست.
﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۲

اینجا از دعا به «عبادت» تعبیر کرده و فرموده است: دعا کنید و از من بخواهید تا بدهم. آنان که از عبادت من (یعنی

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۲- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۰.

دعا و خواستن از من) کبر می‌ورزند، به همین زودی با ذلت و خواری از جهنم سر در می‌آورند.

«عبادت» یعنی شناختن حضرت خالق به غنای مطلق و شناختن خویشتن به فقر مطلق و آنگاه پرواز کردن به سوی او برای گدایی از در خانه‌ی او که:

(أَنَا، يَا إِلَهِي، عَبْدُكَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالدُّعَاءِ فَقَالَ
لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ، هَا أَنَا ذَا، يَا رَبِّ، مَطْرُوحٌ بَيْنَ
يَدَيْكَ).^۱

ما بدین در، نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم
به گدایی به در خانه‌ی شاه آمده‌ایم
رهرو منزل عشقیم و ز سر حدّ عدم
تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

رمز و راز اظهار نیاز به درگاه خالق بی‌نیاز

پس صحیح است که بگوییم تمام نظامات خلقت،
برای انسان تدارک دیده شده است و انسان برای گدایی.
منتهی گدایی خود «فنّ»ی است و هر کسی بلد نیست؛
رموزی دارد. یک گدای مؤدّب آگاه از رموز گدایی، چه
طور گدایی می‌کند؟ آیا گدا تا در خانه‌ی آدم ثروتمندی
رسید، می‌گوید: یا الله پول بده؟ این طور که به او چیزی
نمی‌دهند. اوّل که می‌رسد تعظیم می‌کند. بعد اسم او را با

احترام می برد. جناب آقای دکتر، جناب آقای مهندس،
عمدةالتجار و الاشراف و الاعیان، حجة الاسلام والمسلمین،
آیة الله العظمی... اینها را می گوید و بعد شمه ای از کمالات
آن بزرگوار را بیان می کند که شما بحمدالله از بزرگان این
شهر هستید و همه جا اسم شما بر سر زبان ها است و سخن از
کرم و انعام و احسان شما در میان است. بعد اظهار فقر
می کند که من بیچاره ام، بدبختم، چند تا دختر دارم که
می خواهم شوهر بدهم، ندارم. بعد تقاضای پول و کمک
می کند. راهش این است. انسان هم که در خانه ی خدا به
گدایی می رود، باید مؤدبانه برود. اوّل وضو بگیرد یا غسل
کند، آنگاه با بدن پاک و لباس پاک به در خانه اش برود.
منتهی خانه اش از ما دور است و نمی توانیم همه به خانه اش
که در مکه است برویم و لذا فرموده است: کافی است هر جا
که هستید به سمت خانه ی من بایستید. بعد «اذان» بگویند و
اعلام کنید که همه بفهمند من گدا هستم. در خانه ی غنی
مطلق آمده ام.

«اذان» اعلام فقر و نیاز عالم انسان به عالم عزّ و جلال
خداست که خود اعلام شرف و عزّت انسان است.
امیرالمؤمنین علی علیه السلام می گوید:

إِلَهِی کَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي
فَقْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا.

بعد «اقامه» می گوید؛ یعنی، به خودش تلقین می کند تا

حضور قلب برای ملاقات با خدایش پیدا کند. آنگاه تکبیره الاحرام می گوید و وارد حرم می شود، آنگونه که شخص حاجی وقتی به میقات رسید لبیک می گوید و مُحرم می شود و بسیاری از کارها بر او حرام می گردد.

مُحرم شدن نمازگزار با گفتن تکبیر

انسان نماز گزار نیز، با گفتن تکبیره الاحرام مُحرم می شود و بسیاری از کارها بر او حرام می گردد و بعد اسم خدا را با احترام می برد که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آنگاه کمالات او را بیان می کند:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

تو ای خالق من، ربّ العالمین و مدیر و مدبرِ عالمیان هستی. ربوبیت از آن تو و انعام و احسان از آن تو، رحمان تویی و رحیم تو. مالک و صاحب اختیار روز جزا تو و کیفر و پاداش دهنده تویی. بعد سخن از فقر و نیاز خود به میان آورده و می گوید:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾.

من بندهای بیچاره‌ام، سرا پا فقر و نیازم. تنها تو را می پرستم و جز تو کسی را نمی شناسم.

(إِلَهِی وَ رَبِّی مَنْ لِّی غَیْرُکَ أَسْأَلُهُ کَشْفَ ضُرِّی وَ النَّظَرَ فِی أَمْرِی).^۱

مولا و آقای من، جز تو چه کسی را دارم که رفع نیاز خویش از او بخواهم؟! من بنده‌ی تو هستم و دست‌گذاری به سوی تو دارم، خوب حالا چه می‌خواهی؟ تا اینجا همه مقدمه است و مدح و ثنا، حالا چه می‌خواهی؟ اینجا لطف خدا شامل حال ما شده که خودش تعیین کرده که در این مجال از او چه بخواهیم. اگر خواسته‌های ما را به خود ما واگذار کرده بود، آنوقت می‌دیدیم که چه دعا‌هایی بَجَل^۱ می‌شد. یکی می‌گفت: زن می‌خواهم. دیگری می‌گفت: بچه می‌خواهم ماشین و خانه و ... در این صورت نماز، عظمت آسمانیش تنزل می‌کرد و انسان نیز شرف انسانی خود را از دست می‌داد. اما به ما واگذار نکرده و خودش معین کرده که آنچه مناسب شأن من و شماست، این است که بگویید:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.

درخواست هدایت به صراط مستقیم

از من، هدایت به «صراط مستقیم» بخواهید؛ یعنی، خودم را و راه رسیدن به خودم را بخواهید. این چقدر مهم است و برای انسان ارزشمند! ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ یعنی، شأن انسان نیست که در لحظه‌ی شرفیابی، از حضور خدا اشیاء فنا پذیر کم ارزش را بخواهد. او می‌گوید: آن چه که اگر آن را نداشته باشی، به هلاکت ابدی می‌افتی، منم. مرا

بخواه و از راه خودم هم بخواه؛ از راه مستقیمی که خودم
نشانت داده‌ام.

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...﴾^۱

این راه مستقیم من است، این راه را بباید و از آن پیروی کنید...

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾

راه کسانی که مورد انعام تو قرار گرفته‌اند.

چه کسانی مورد انعام خدا قرار می‌گیرند؟

از نگاه قرآن آنان نبیین و صدیقین و شهدا و صالحین

هستند که مورد انعام خدا قرار می‌گیرند.

﴿...فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ

الصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ

رَفِيقًا﴾^۲

به هر حال در ادامه‌ی آیه‌ی قبل می‌فرماید:

﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾

این آیه هم، متمم «آیه‌ی هدایت» است؛ یعنی، راهی را

می‌خواهم که از آن گم گشتگان و مورد خشم خدا قرار گرفتگان

نباشد. بعد رکوع می‌کند و به خاک می‌افتد. همه‌ی اینها متمم

همان «طلب هدایت» است. پس آن چه که هدف و مطلوب اصلی

نماز است، دعای ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ است.

بقیه، مقدمات و متممات آن دعا است. وضو گرفتن، یا

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵۳.

۲- سوره‌ی نساء آیه‌ی ۶۹.

غسل کردن، اذان گفتن، اقامه گفتن، رو به قبله ایستادن، رعایت پاکی لباس و بدن کردن، تکبیرة الاحرام گفتن و مُحرم شدن، ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ گفتن و خدا را به صفات کمال ستودن، عرض عبادت و استعانت نمودن، اینها همه مقدمات است. پس از آن نیز افعال و اذکار از رکوع و سجود و تشهد و سلام، همه از مَتَمَّات است. هدف، راه جویی و راه یابی و افتادن به صراط مستقیم است و حقیقت صراط مستقیم نیز چیزی نیست مگر ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند معصوم او که فرمودند:

(تَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ).^۱

و در روایتی خدا به رسول مکرَّمش صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِنَّكَ عَلَى وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ).^۲

همانا تو بر ولایت علی هستی و علی در حقیقت صراط مستقیم است.

رعایت چهار مرحله برای ملاقات با خدا

نکته‌ی دیگر اینکه: آیه‌ی ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ نشان می‌دهد که چهار چیز باید رعایت شود. «سالک، مسلک، سُلوک، مَقصد» چه آنکه مقتضای طبعی هر راهی همین است، آن کس که از مبدئی حرکت کرده و رو به

۱- ما ابواب خداوندیم و مایم صراط مستقیم خداوند. بحارالانوار، جلد ۲۴، صفحه‌ی ۱۲.

۲- اصول کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۱۶.

مقصدی می‌رود، سالک و سائری^۱ است که مسلک و مسیری لازم دارد تا در آن مسیر، سیر و در آن مسلک، سلوک کند تا به مقصد برسد. حال، سالک در این صراط مستقیم حق کیست؟ انسان است.

ای سالک! مسلک را پیدا کن، مقصد را بشناس، سلوک را هم بیاموز. مقصد چیست؟ لقاء الله و دیدار خداست.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۲.

لقای خدا و دیدار خدا یعنی چه؟ با چشم سر، که نمی‌شود خدا را دید. دیدن با چشم سر، نازل‌ترین مرتبه‌ی ادراک است که فقط اجسام را می‌بیند و اشکال و الوان را تشخیص می‌دهد. خدا که در اعلی درجه‌ی هستی قرار گرفته است، منزّه از مُدرک^۳ شدن با پایین‌ترین مرتبه‌ی ادراک است.

مفهوم تقرّب به درگاه الهی

گفته‌اند: با چشم دل باید دید. اما باید دانست که منظور از این سخن چیست؟ منظور نزدیک شدن و تقرّب جستن به اوست اما نه نزدیک گشتن از حیث مکان. بلکه تقرّب جستن و نزدیک گشتن از حیث جوهر ذات انسان، یعنی آدمی گوهر جان و روح خود را که نشان از ﴿... نَفَحْتُ

۱- سیرکننده، رونده.

۲- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۳- درک شدن.

فِيهِ مِنْ رُوحِي...»^۱ دارد. تشدید و تقویت کند و بر نورانیت آن بیفزاید و از این حیث به خدا که کمال مطلق است نزدیک گردد چه آن که موجود تاریک و ظلمانی از خدا دور است و موجود روشن و نورانی به خدا نزدیک است. از باب مثال، یک نور پنج شمعی داریم و یک نور هزار شمعی؛ که هر دو در یک جا و کنار هم قرار گرفته‌اند. اما از حیث نور بودن با هم خیلی فاصله دارند. فاصله‌ی از پنج تا هزار. حالا این نور پنج شمعی بخواهد به آن هزار شمعی نزدیک بشود چه باید بکند. باید از حیث نور بودن خود را تشدید کند بشود ده شمعی و بیست شمعی و صد شمعی و... هر چه بر شدّت و قوّت نورش افزوده شود، بر تقرّب و نزدیک شدنش به هزار شمعی افزوده می‌شود. انسان نیز چنین است. باید جوهر ذاتش حرکت کند نه مکانش. ما خود را فراموش کرده‌ایم. چون خدا را فراموش کرده‌ایم.

﴿...نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...﴾^۲

...خدا را فراموش کردند، پس خدا هم خودشان را از

یادشان برد...

راه رسیدن به لقاءالله

ما خود را نمی‌سازیم، خانه می‌سازیم، مرکب می‌سازیم، مغازه و کارخانه می‌سازیم. جوهر خود را به خدا

۱- از روح خودم در انسان دمیدم. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹.

۲- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۹.

نزدیکتر کن، تَخَلَّقْ به اخلاق الهیه پیدا کن، خدا دارای چه صفاتی است؟ رحیم است، کریم است، ستّار و غَفّار است، علیم و حکیم است، شما هم در حدّ خودتان چنین باشید. کریم و رحیم و ستّار و غَفّار و علیم و حکیم باشید. تدریجاً تحصیل این صفات کمال بنمایید تا انسان کامل الهی بشوید و تقرّب به کمال مطلق پیدا کنید. اینجاست که تقرّب جوهری یافته و به «لقاء الله» رسیده‌اید، یعنی نشانه‌ای از آن کمال مطلق را در ظرف وجود امکانی خود دیده‌اید.

بنابراین آن چهار مطلب که در صراط مستقیم گفتیم، مجموعاً در وجود خود انسان جمع است؛ یعنی سالک و سلوک و مسلک و مقصد خود انسان است. مقصد که لقاء الله است، دانستیم که چگونه در جوهر ذات انسان تحقق می‌یابد. مسلک هم ملکات خلقیه و صفات فاضله است که باز در حومه‌ی نفس انسان موجود است و انسان در خود آنها پیش می‌رود و بر قوّت آن ملکات می‌افزاید. سلوک همان اعمال عبادی است که انجام می‌دهد.

﴿...إِلَيْهِ يَصُغُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾^۱

...سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح آن را

بالا می‌برد...

جوهر جان انسان مؤمن متخلق به اخلاق فاضله به سوی خدا صعود می کند و بالایی رود، اما بالا برنده اش عمل صالح است.

﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا...﴾^۱

لقاء رب، ثمره‌ی انجام عمل صالح و عدم شرک در عبادت است که به ملکات خُلُقِیّه مربوط است؛ پس سالک و سلوک و مسلک و مقصد خود انسان است.

ای آینه‌ی جمال شاهی که تویی

وی مخزن اسرار الهی که تویی

بیرون ز تو نیست در دو عالم چیزی

از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

از «خود طلبیدن» از «خدا طلبیدن» است. چون خدا

غایت وجود انسان است.

﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲
﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۳

عبادت پرواز به سوی خداست. اگر تقرّب جوهری به

خدا پیدا کرد، خودش فرموده است:

(كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ...)^۴

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۳- آگاه باشید که بازگشت امور به سوی خداوند متعال است. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۳.

۴- اصول کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۵۲.

من چشم و گوش و زبان بنده‌ام می‌شوم. زبانش از جانب من
سخن می‌گوید. چشمش از جانب من می‌بیند، گوشش از
جانب من می‌شنود.

بخش ششم

آداب و آفات پیمودن

صراط مستقیم

خودشناسی مقدمه‌ی خداشناسی

بر اثر خودشناسی است که خداشناسی حاصل می‌شود:

(مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ).^۱

به سبب خدا فراموشی است که انسان به خود فراموشی

مبتلا می‌شود:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ

أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.^۲

از آنها نباشید که خدا را فراموش کردند! در واقع خود را

فراموش کردند!

وقتی یک هسته‌ی خرما فقط خودش را ببیند، در خودش

می‌ماند و نخل نمی‌شود. اما اگر بداند چه خواهد شد، تکان

می‌خورد و سرانجام نخل پر از خوشه‌های خرما می‌شود. انسان

بفهمد کجا می‌رود، خداشناس و خدا بین می‌شود.

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾.^۳

و آیا در وجود خودتان نشانه‌ی وجود خدا را نمی‌بینید؟

۱- و هرکس خود را بشناسد خدای خویش را شناخته است. بحارالانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲.

۲- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۹.

۳- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۱.

شما فقط زمین را می شکافید و نفت و طلا بیرون می آورید. خودتان، معدن جواهرات فراوان هستید. بدبخت آدمی که طلا و نفت را بشناسد اما خود را نشناسد. ای معلّم زاده از آدم اگر داری نژاد

چون پدر تعلیم اسما کن کمال این است و بس معلّم زاده را دو گونه می توان خواند. هم معلّم زاده است، هم معلّم زاده. از آن نظر که:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...﴾^۱.

خدا همه ی اسما را به آدم یاد داد.

در این صورت خدا «معلّم» و آدم «معلّم» است و ما هم معلّم زاده ایم. ولی از نظر آیه ی دیگر که می فرماید:

﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ...﴾^۲.

به آدم گفتند: حالا تو اسماء را به ملائکه تعلیم کن.

در این صورت آدم معلّم است و ملائکه معلّم، ما هم معلّم زاده ایم. مصراع بعدی قرینه بر این است که انسان معلّم زاده است.

ای معلّم زاده از آدم اگر داری نژاد

چون پدر تعلیم اسما کن کمال این است و بس چند می گویی سخن از درد و رنج دیگران خویش را اوّل مداوا کن کمال این است و بس

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

۲- همان. آیه ی ۳۳.

ابتدا درمان خود بعد مداوای دیگران

ما گرفتار همین نقیصه هستیم. قبل از این که خویش را مداوا کنیم، مردم را مداوا می کنیم! به حضرت عیسی علیه السلام گفتند:

(یا عیسیٰ عِظْ نَفْسَكَ فَإِنْ اِتَّعَظْتَ فَعِظْ غَيْرَكَ وَ
إِلَّا فَاسْتَحِ مَنِّي).

ای عیسی؛ خودت را موعظه کن. اگر خودت از حرف خودت پند گرفتی مردم را موعظه کن و گرنه از من حیا کن! مردم را موعظه نکن. هنوز خودت را اصلاح نکرده ای می خواهی اصلاح دیگران کنی؟

و غَيْرَ تَقِيَّ يَأْمُرُ النَّاسَ بِالتَّقِيَّ
طَبِيبٌ يُدَاوِي النَّاسَ وَهُوَ عَلِيلٌ^۱

طبیعی که خودش بیمار است می خواهد بیمارها را معالجه کند؟ این خیلی مضحک است. به هر حال: چون به دست خویشتن بستی تو پای خویشتن

هم به دست خویشتن وا کن کمال این است و بس خودت با دست خودت پای خود را بسته و از قدرت پرواز انداخته ای. دیگران رفتند و به معراج رسیدند! تو همچنان مانده و خاک نشین شده ای! خودت را به انواع قذارات آلوده کرده ای. چشمت آلوده، زبانت آلوده، گوشت

آلوده، لقمه‌ها آلوده!! خودت را تطهیر کن. به شما گفته‌اند: تقوا پیشه کنید. در این آیات دَقَّت فرماید:

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ﴾.

خدا هادی شماست، شما را روشن می‌کند و به ﴿سُبُلِ السَّلَامِ﴾؛ و راه‌های سالم هدایت می‌کند. ﴿يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛ از ظلمت‌ها نجات داده به سوی نور می‌آورد و سرانجام ﴿يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ به صراط مستقیم رهنمون می‌گردد. اما چه کسانی را؟
﴿مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ﴾.

کسانی را که در راه رضای خدا قدم بر می‌دارند.

کاری کنید که خدا از شما راضی بشود. دستور حلال و حرام خدا را زیر پا نگذارید. خدا گفته است: من از فاسقان راضی نمی‌شوم.

شما آن آیه را کنار این آیه بگذارید و نتیجه‌گیری کنید. آن آیه می‌گوید:

﴿...فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾.^۱

خدا از آدم فاسق بی‌تقوا راضی نمی‌شود.

این آیه هم می‌گوید: ﴿مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ﴾؛ تا مرضی خدا نباشید مهدی^۲ خدا نخواهید شد. اگر می‌خواهید خدا شما را هدایت کند مرضی او باشید. آن آیه می‌گوید: فاسق، مرضی خدا

۱- سوره‌ی براءت، آیه‌ی ۹۶.

۲- هدایت یافته، هدایت شده.

نیست. پس کسی که مَرَضِیَّ خدا نیست مَهْدِیَّ خدا هم نیست. دیگر روشن تر از این نمی شود. مادر آیات تدبّر نمی کنیم. می خوانیم و رد می شویم، این کار صحیحی نیست.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...﴾

بگو [ای رسول] اگر شما راست می گوید و خدا را دوست دارید، از من تبعیت کنید تا محبوب خدا گردید.

﴿...فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾^۱

﴿وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...﴾

قرآن همراهش داد از اتباع^۲ می زند و می گوید: هدایت دنبال اتباع است.

﴿...وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...﴾^۳

...و از راه های متفرقه پیروی نکنید که شما را از راه او [حق] پراکنده می سازد...

راه های شیطانی در قیافه ی رحمانی!

به هوش باشید که راه های شیطانی در قیافه ی رحمانی فراوان است! تسنّن هست، تصوّف هست، وهابیت هست، سیر و سلوک ادّعایی هست، خودسازی ادّعایی هست. دنبال راه های کج نروید که سر از جهنّم جاودان در می آورید.

﴿...مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ﴾

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

۲- پیروی کردن.

۳- سوره ی انعام، آیه ی ۱۵۳.

فَانْتَهُوا...»^۱.

آنچه را که رسول آورده بگیرید و عمل کنید و از آنچه که نهی کرده خودداری کنید.

شما دنبال چه می گردید؟ بعضی از جوان های پاکدل می آیند و می گویند دستوری و ذکری به ما بدهید که خوب بشویم.

عرض می کنیم: خدا یک چراغ در درون وجود ما روشن کرده و آن «عقل» است و چراغ دیگر در بیرون وجود ما روشن کرده و آن «وحی» است. چراغ عقل ما را در پرتو نور چراغ وحی قرار می دهد و می گوید: آن راهی را که چراغ وحی روشن کرده است بگیر و پیش برو. این نیز برنامه ی وحی است که می گوید:

﴿...فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّزُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲.

فلاح و رستگاری، جز در مسیر اتباع از رسول و قرآن به دست نخواهد آمد و از این زندگی آلوده که ما پیش گرفته ایم و در فکر اصلاح آن هم نیستیم آخرش نتیجه ای نخواهیم گرفت. دین حساب و حدود و ثغور^۳ منظمی دارد.

﴿...تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ

۱- سوره ی حشر، آیه ی ۷.

۲- پس کسانی که به او ایمان آوردند و حرمتش را نگاه داشتند و یاری اش کردند و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند آنان در واقع رستگارانند. سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۷.

۳- مرزها.

نَفْسُهُ...»^۱

تجاوزگران از حدود خدا ظالمند و ظالمان در جهنمند.

جوانان خود را دریابیم!

بعضی از جوانان راستی آنقدر پاکند که انسان به حال آنها غبطه می خورد که ای کاش من هم مثل آنها پاک بودم. اما از آن طرف که می بینیم این پاکدلان در این محیط فاسد ما گیر کرده اند، جداً محزون و غمگین می شویم که این بیچاره ها چه کنند و چگونه پاکی خود را نگه دارند؟!

این بی پروایی های زنان و دختران در کوچه و بازار و خیابان و دانشگاه ها و ادارات تا برسد به فیلم های تلویزیونی در خانه ها، آیا عقل و ایمان سالم برای جوانان باقی می گذارد؟! غریزه جنسی در وجود انسان حادث ترین و تند و تیزترین غرائز است و نمی شود از کنار آن به سادگی گذشت به آدم گرسنه و تشنه اگر آب و نان نرسد، به لجن خواری می افتد و به انواع بیماری های مهلک مبتلا می گردد.

از طرفی هم ما بر سر آن بیچاره ها فریاد می کشیم: ای جوانان تقوا تقوا! اتباع از دین! اتباع از قرآن! آنها حق دارند به ما بگویند آخر چگونه تقوا چگونه اتباع، با این محیط که شما به وجود آورده اید!

۱- اینها حدود خداست و هر کس از حدود خدا پافراتر نهد قطعاً به خود ستم کرده است. سوره ی طلاق، آیه ی ۱.

در میان هفت دریا تخته بنده ام کرده اید

باز می گوید چابک باش و دامن تر نکن
ما عرض می کنیم بله؛ شما درست می گوید و حقّ با
شماست، امّا از دست امثال بنده کاری جز این بر نمی آید که
فریاد بکشیم ای مسلمانان تقوا! ای مسلمانان اتّباع از قرآن! آنها
که مسئولیت اصلاح محیط به عهده ی آنهاست، آیا از عهده بر
نمی آیند یا نمی خواهند از عهده برآیند؟ این را نمی فهمیم!

سخنی با مدّعیان محبّت اهل بیت علیهم السلام

سخنی هم با مدّعیان حبّ علی و حسین علیهم السلام داریم.
می گوئیم: آیا شما باور تان شده است که آن بزرگواران برای
حفظ احکام خدا با حرمت شکنان احکام خدا جنگیدند و در
این راه همه گونه مصائب به جان خود خریدند؟ پس شما که
مدّعیان دوستی با آنها هستید، چرا بی حرمتی به احکام
می کنید و خود را عملاً در جرگه ی دشمنان شان قرار می دهید؟
در شب تولّد علی و حسین علیهم السلام به بهانه ی شادی در
ولادتشان ساز و تمبک می زنید و می رقصید. شرم آور است
که تلویزیون کشور اسلامی این صحنه های مُوهن را در
معرض تماشای دنیا قرار بدهد. آن بزرگواران آمده اند که
بساط این هوسبازی ها و مسخرگی ها را برچینند و روح
آدمیت و انسانیت در پیکر جوامع بشری بدمند و آنها را
«الهی» و «عقلانی» کنند.

آیا هیچ نمی ترسیم که در مقابل این اظهار دوستی ها
 که ما به گمان خود داریم، به ما بگویند شما دروغ
 می گوید، دوست ما نیستید، اهانت کنندگان به دین و احکام
 خدا، دشمن ما هستید؟!

وَكُلُّ يَدْعَىٰ وَضَلًّا لَّيْلَىٰ
 وَلَيْلَىٰ لَا تُقِرُّ لَهُمْ بِذَاكَ
 إِذَا لَاحَ الصَّبَاحُ وَارْتَفَعَ الظُّلُمُ

تَبَيَّنَ مَنْ بَكَى مِمَّنْ تَبَاكَى
 آری، سپیده ی صبح قیامت که دمید آنکه صادق است،
 معلوم می شود و دوست و دشمن از هم جدا می گردند.

قاریان قرآن سه گروهند

این حدیث را شاید مکرر شنیده ایم ولی باز هم بشنویم
 و در آن بیندیشیم که فرمودند:

(قُرَّاءُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ). قاریان و عالمان قرآنی سه گروهند.
 (رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَأَتَّخَذَهُ بِضَاعَةً وَاسْتَدَرَّ بِهِ
 الْمُلُوكَ وَاسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ).

گروهی قرآن و علم قرآن را سرمایه برای زندگی قرار
 داده اند و به وسیله ی آن، جلب اموال از ثروتمندان نموده و
 اظهار برتری نسبت به دیگران می کنند!

(و رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَيَّعَ حُدُودَهُ).
 و گروهی حروف قرآن را حفظ می کنند و حدود آن را

ضایع می نمایند!

با تمام دقتی که در قرائت و حفظ آیات و سُور قرآنی دارند، نه اعتنایی به احکام آن در زندگی خانوادگی می کنند و نه پیروایی از مخالفت با دستوراتش در معاشرات و معاملاتشان می نمایند!!

آنگاه حضرت امام باقر علیه السلام این دو گروه از عالمان قرآنی را مورد نفرین قرار داد و فرمود:

(فَلَا كَثَرَ اللَّهُ هَؤُلَاءِ مِنْ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ).

خداوند این دسته از حاملان قرآن را زیاد نکند؛

چرا که اینان با بدعملی های توأم با علمشان قرآن را بی اثر و بی ثمر نشان می دهند و مردم را نسبت به قرآن و دین بدبین می سازند.

اما گروه سوّم:

(رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَاءِ قَلْبِهِ).

کسانی هستند که داروی قرآن را بر درد قلبشان می گذارند و با عمل به تعلیمات آسمانی قرآن، اقدام به درمان دردهای روحی خویش و دیگران می کنند.

(فَبِأُولَئِكَ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْبَلَاءَ وَ بِأُولَئِكَ يُدِيلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْأَعْدَاءِ).

به خاطر این گروه از عالمان قرآنی است که خداوند دفع بلا از امت کرده و آنها را بر دشمنانشان پیروز می سازد.

(وَبِأُولَئِكَ يُنَزِّلُ اللَّهُ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ).

به [آبروی] اینهاست که خدا باران [رحمت خویش] از آسمان نازل می‌کند.

(قَوْلَ اللَّهِ لَهُوَلَاءِ فِي قُرْءِ الْقُرْآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ
الْأَحْمَرِ).

به خدا قسم اینان در میان قاریان قرآن از طلای سرخ کمیاب‌ترند.

راه رسیدن به لقاء الله

ما خود را نمی‌سازیم. خانه می‌سازیم، مرکب می‌سازیم، مغازه و کارخانه می‌سازیم. جوهر خود را به خدا نزدیکتر کن. تخلّق به اخلاق الهیه پیدا کن. خدا دارای چه صفتی است؟ رحیم است، کریم است، ستّار و غفّار است، علیم و حکیم است، شما هم در حدّ خودتان چنین باشید. کریم و رحیم و ستار و غفار و علیم و حکیم باشید. تدریجاً تحصیل این صفات کمال بنمایید تا انسان کامل الهی بشوید و تقوّب به کمال مطلق پیدا کنید. اینجاست که تقوّب جوهری یافته و به «لقاء الله» رسیده‌اید؛ یعنی، نشانه‌ای از آن کمال مطلق را در ظرف وجود امکانی خود دیده‌اید.

بنابراین آن چهار مطلب که در صراط مستقیم گفتیم، مجموعاً در وجود خود انسان جمع است؛ یعنی، سالک و سلوک و مسلک و مقصد خود انسان است. مقصد که «لقاء الله» است، دانستیم که چگونه در جوهر ذات انسان

تحقق می‌یابد. مسلک هم ملکات خُلقیه و صفات فاضله است که باز در حومه‌ی نفس انسان موجود است و انسان در خود آنها پیش می‌رود و بر قوت آن ملکات می‌افزاید. سلوک همان اعمال عبادی است که انجام می‌دهد.

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾^۱

از خدای بزرگ درخواست می‌کنیم به برکت عید سعید مبعث همه‌ی ما را در زمره‌ی قاریان گروه سوّم محسوب و مقرر فرماید. آمین یا ربّ العالمین

دو عامل مهم برای صالح شدن انسان

انسانیت انسان به «فکر» است و «عقل». صلاح و فساد انسان نیز مربوط به فکر و فهم اوست. آدم شدن و صالح شدن انسان در دو نقطه است: یکی نقطه‌ی «فهم» و دیگری نقطه‌ی «عمل». آنها که هم خوب می‌فهمند و هم فهمیده‌های خود را خوب به کار می‌بندند، انسان‌های صالحند و در بازار زندگی خود زیان و خسران نمی‌بینند که قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۖ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾

﴿آمنوا﴾؛ اشاره به نقطه‌ی صلاح در فهم است و ﴿عملوا الصّالحات﴾؛ اشاره به نقطه‌ی صلاح در عمل. افرادی هستند که

۱- سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح آن را بالا می‌برد. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

در نقطه‌ی فهم، صالحند و خوب می‌فهمند، اگر فرصتی بیابند، عالمانه داد سخن می‌دهند و عالمانه می‌نویسند اما همین‌ها در نقطه‌ی عمل، فاسدند و موقع به کار بستن عقیمند! جمعی هم در هر دو نقطه فاسدند و پایشان در هر دو وادی لنگ است. اندک سعادت‌مندی هستند که در هر دو نقطه صالحند.

﴿...وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱

و قرآن طالب همین گروه اندک است و برای آن دو گروه پیشین که اکثریت هستند ارزشی قائل نمی‌شود.

سبب فقیه شدن مرد

اعرابی (یک مرد بیابان نشین) آمد خدمت رسول خدا ﷺ و گفت: من در بیابان هستم و غالباً دسترسی به شهر و درک حضور شما ندارم. دستورالعملی بفرمایید که متذکرم سازد.

رسول اکرم ﷺ دو آیه از سوره‌ی «زلزال» یادش داد که:
﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۖ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲

هر کسی به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای از کار نیک و بد انجام دهد [آن] را خواهد دید و به کیفر و پاداش آن خواهد رسید!
مرد این دو آیه را شنید و گفت: ای رسول خدا! همین دو آیه مرا بس. از جا برخاست و رفت!

۱- و تعداد انکی از بندگانم شاکرند. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

۲- سوره‌ی زلزال، آیات ۷ و ۸.

رسول اکرم ﷺ او را همچنان نگاه می کرد و می فرمود:
 «انْصَرَفَ الرَّجُلُ وَهُوَ فَقِيهٌ»؛ مرد فقیه شد و رفت. یعنی از همین
 دو آیه، برنامه‌ی زندگیش را گرفت و آماده برای به کار بستن
 آن شد. او با همین دو آیه، آشنا به وظیفه‌ی دینی خود
 گشت؛ هم خوب فهمید و هم خوب به کار بست و گرنه:

علم را هر چه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی!
 نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند

به فرموده‌ی قرآن:

﴿... كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...﴾^۱

آن تهی مغز را چه علم و خبر

که بر او هیزم است یا دفتر

دوراندیشی پاسبان پاکدل مسلمان

در تاریخ خواندم: در زمان حکومت یکی از شاهان
 گذشته در اصفهان یک جوان نصرانی پنج حلقه انگشتر بسیار
 گرانبها گم کرد. نزد حاکم شهر رفت و از او تقاضا کرد
 دستور بدهید در شهر جار بزنند اگر کسی آنها را پیدا کرده
 بیاورد فلان مبلغ سنگین به او جایزه می‌دهم (آن زمان به جای
 رادیو و تلویزیون و مجله و روزنامه‌ی امروز برای اعلان
 مطلبی جارچی در میان کوچه و بازار و خیابان می‌گشت و با
 صدای بلند اعلام می‌کرد). عصر روز جمعه جمعی از علما و

۱- مثل او همچون حمار است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند. سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۵.

دیگران در منزل حاکم مشغول خواندن دعای سمات بودند؛ دربان آمد و گفت: پاسبانی آمده و می گوید کاری با خود حاکم دارم.

اجازه دادند، وارد شد. سلام کرد و گفت: آن پنج حلقه انگشتی که جوان نصرانی گم کرده، من پیدا کرده و آورده ام تحویل دهم. حاکم پرسید: آن را کجا پیدا کردی؟ گفت: دیشب چراغ به دستم بود توی بازار می گشتم که مبادا قفل مغازه ای باز و چیزی از اجناس بیرون مانده باشد؛ در این اثنا چشمم به این حلقه ها افتاد؛ دانستم مال همان جوان نصرانی است که گم کرده آوردم که به وسیله ی شما به او داده شود.

یکی از علمای حاضر در مجلس، از صفا و پاکدلی آن پاسبان تعجب کرد و پرسید: تو چقدر حقوق از دولت می گیری؟ مبلغی را بیان کرد که در نظر آن آقای عالم بسیار ناچیز آمد! پرسید: درآمد دیگری نداری؟ گفت: خیر. آقا از باب امتحان او گفت: تو می توانستی این انگشت های گرانبها را که مال یک آدم نصرانی بود ببری در بغداد و اسلامبول بفروشی و صاحب ثروت و مکنت فراوان بشوی، چطور این کار را نکردی؟

آن پاسبان نگاه تعجب آمیزی به آن آقا کرد و گفت: این حرف از شما آقای عالم بزرگوار عجیب است! درست است او یک فرد غیر مسلمان و نصرانی است؛ ولی من اگر این کار را می کردم روز قیامت حضرت عیسی به پیغمبر ما می گفت: اَمّت

تو مال اُمّت مرا خورده است! آن وقت پیغمبر مادر میان اهل
محشر خجالت می کشید. آیا این روا بود که من کاری کنم که
مایه‌ی شرمندگی پیغمبرمان در روز قیامت باشد؟!

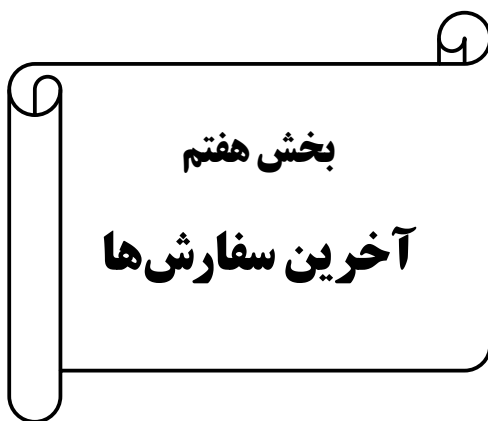
این هم مظه‌ری از مظاهر ایمان توأم با صفای قلب
است در حالی که هیچ نوع آشنایی با علوم و دانش
اصطلاحی ندارد. آری:

ما درون را بنگریم و حال را

نی برون را بنگریم و قال را

(إِنَّ اللَّهَ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَلَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ).

خدا به قلب‌ها یتان نظر می کند نه به صورتهایتان.



آخرین سفارش‌های نبی مکرم ﷺ

رسول گرامی خدا ﷺ پس از بازگشت از حجة الوداع بیمار شد و در بستر بیماری افتاد. در روزهای آخر گاه بیهوش می‌شد و گاهی به هوش می‌آمد. در این میان صدای گریه‌ای به گوشش رسید و جهت آن را پرسید. گفتند: مردم از مهاجرین و انصار و مرد و زن در مسجد جمع شده‌اند و به خاطر نگرانی از حال شما می‌گیرند. فرمود: بلندم کنید و به مسجد ببرید تا من آنها را ببینم و آنها هم مرا ببینند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) از یک طرف و فَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ از طرف دیگر بلندش کردند. توانایی ایستادن روی پا نداشت؛ تکیه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ داد و پاها به زمین کشیده می‌شد. در حالی که شَمْدی^۱ بر خود پیچیده و دستمالی به سر بسته بود وارد مسجد شد تا مردم آن حضرت را به این حال دیدند صدای ضَجّه و ناله از مرد و زن برخاست. کمکش کردند تا روی پله‌ی منبر نشست و پس از حمد و ثنای خدا فرمود: می‌بینم برای رفتن من نگرانید. در دنیا چه کسی مانده است تا من بمانم؟ پس از سخنانی فرمود:

۱- پارچه‌ای شبیه عبا.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي فَرَطُكُمْ).

ای مردم! من برای شما فَرَط [پیشرو] هستم.

(وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَى الْخَوْضِ).

شما بعد از من می آید و کنار حوض [کوثر] بر من وارد می شوید.

(أَلَا وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا).

توجه کنید! من درباره ی ثقلین [دو یادگاری که از خود باقی

گذاشته ام] شما را مورد پرسش قرار خواهم داد که حق مرا

درباره ی آن دو چگونه رعایت کرده اید؟

(أَلَا وَ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُهُمَا فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي

أَهْلَ بَيْتِي فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَفْرُقُوا وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ

فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ).

آگاه باشید! من این دو را در میان شما باقی گذاشتم؛ کتاب

خدا و عترت و اهل بیت خودم، از آنها جلوتر نیفتید که

بی رهبر می مانید و پراکنده می شوید. از آنها هم عقب ننماید

که راه را گم می کنید و هلاک می گردید. به آنها چیزی یاد

ندهید که آنها داناتر از شما هستند.

(إِنَّهَا النَّاسُ لَا أَلْفَيْتُكُمْ بَعْدِي تَرْجِعُونَ كُفَّارًا يَضْرِبُ

بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ).

ای مردم! پس از من به حال کفر برنگردید که به جان هم

بیفتید و گردن یکدیگر را بزنید.

(أَلَا وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيَّيْ يُقَاتِلُ بَعْدِي
عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ).^۱

آگاه باشید! علی بن ابیطالب برادر من و وصی من است! او بعد
از من، روی تأویل قرآن خواهد جنگید آنگونه که من روی
تنزیل آن جنگیدم.

پیامبر اکرم با کافران جنگید تا اثبات کند که این قرآن
از جانب خدا بر من نازل شده است اما علی بن ابیطالب با
یاغیان از مسلمانان جنگید تا اثبات کند که آیات مربوط به
ولایت از قرآن درباره‌ی من نازل شده است.

در پایان سخنانش از باب موعظه فرمود:

(مَعَاشِرَ النَّاسِ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ
بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ عَنْهُ بِهِ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ).

ای گروه‌های مردم! بدانید تنها چیزی که بین خدا و انسان
وسیله‌ی جلب خیر و دفع شر می‌شود عمل به دین خداست.

(أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَدَّعَى مُدَّعٍ وَ لَا يَتَمَتَّى مُتَمَتِّنٌ وَ
الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ).

ای مردم! هیچ ادعا کننده‌ای ادعا نکند و هیچ آرزو کننده‌ای
آرزو نکند [ادعا و آرزوی بی‌اساس ثمربخش نمی‌باشد] قسم
به کسی که مرا به حق، مبعوث به نبوت کرده است چیزی

جز عمل توأم با رحمت، نجات بخش انسان نخواهد بود.

آنگاه برای تأکید این حقیقت فرمود:

(وَلَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ).

من هم اگر نافرمانی کنم سقوط می‌کنم!

آن حضرت مجدداً برای تأکید و تثبیت سخن، خدا را

شاهد گرفت و فرمود:

(اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ)¹.

خدا یا شاهد باش که من [پیام تو را به مردم] رساندم.

آنگاه رسول اکرم ﷺ برای نشان دادن بزرگی گناه

تضییع حق الناس و سنگینی کیفر آن در روز جزا فرمود:

(إِنَّ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ حَكَمَ وَ أَقْسَمَ أَنْ لَا يَجُوزَهُ ظُلْمٌ

ظَالِمٍ فَنَا شَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَيُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ كَانَتْ لَهُ قَبْلَ

مُحَمَّدٍ مَظْلَمَةٌ إِلَّا قَامَ فَلْيَقْتَصَّ مِنْهُ فَأَلْقِصَاصُ فِي

دَارِ الدُّنْيَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْقِصَاصِ فِي دَارِ الْآخِرَةِ

عَلَى رُؤُوسِ الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ).

خدای من، حکم کرده و قسم یاد کرده که ظلم ظالمی را

بی مجازات نگذارد. اینک من شما را به خدا قسم می‌دهم که

هر کدام از شما حق ادا نشده‌ای بر ذمه‌ی محمد [اعم از حق

مالی یا بدنی] دارد هم اکنون برخیزد و از او قصاص

کند؛ چرا که قصاص در دنیا نزد من محبوب‌تر از قصاص در

آخرت و در حضور فرشتگان و پیامبران است.

ماجرای عبرت آموز قصاص

این را که فرمود ناگهان مردی به نام سواده بن قیس از دورترین نقاط مسجد برخاست و گفت: یا رسول الله! اینک که ما را قسم دادید عرض می کنم: من یک حق بدنی بر شما دارم؛ می خواهم قصاص کنم! مردم از شنیدن این حرف با تعجب و حیرت توأم با خشم و غضب به آن نقطه‌ای از مسجد چشم دوختند و گردن کشیدند که این کیست و این چه حرف جسارت آمیزی است؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آن حق کدام است؟ گفت: روزی که شما از طائف می آمدید و سوار بر ناقه بودید و عصای ممشوق^۱ در دست داشتید، عصا را بلند کردید که به مرکب بزنید، به سینه‌ی من خورد؛ الآن می خواهم قصاص کنم.

رسول اکرم ﷺ صدا زد: بلال برو از فاطمه آن عصا را بگیر و بیاور. بلال گریه کنان از مسجد برخاست و در خانه‌ی فاطمه علیها السلام رفت و عصا را خواست. فاطمه علیها السلام گفت: پدرم الان چه نیازی به عصای سفری خود دارد؟ بلال گفت: مگر شما خبر ندارید پدرتان دارد با مردم وداع می کند و از آنها خواسته است که اگر کسی حقی بر او دارد برخیزد و قصاص کند. فاطمه علیها السلام ناله کنان عصا را به بلال داد. رسول

۱- نام عصای سفری پیامبر اکرم ﷺ.

اکرم صلی الله علیه و آله عصا را گرفت و فرمود: کجایی ای مرد محترم بیا و قصاص کن. سواده از جای خود حرکت کرد و جلو آمد و گفت: یا رسول الله! آن روز که چوبدستی شما به سینه‌ام خورد سینه‌ی من برهنه بود. سینه‌تان را برهنه کنید!

حال، مردم متحیرانه نگاه می‌کنند که این مرد چه می‌خواهد بکند!! رسول اکرم صلی الله علیه و آله سینه‌اش را برهنه کرد. مرد گفت: اجازه می‌دهی یا رسول الله که من لبهایم را روی سینه‌ات بگذارم و آن را ببوسم! رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجازه داد. مرد که تمام همش این بود تماسی با بدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته باشد از این طریق وارد شد و لب‌های خود را روی سینه‌ی نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشت و گفت: خدایا! من از آتش جهنم به سینه‌ی پیامبرت پناه آورده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سواده! عفو می‌کنی یا قصاص؟! گفت: ای مولا و ای آقای من! من به هدفم رسیدم و سینه‌ات را بوسیدم. فرمود: (اللَّهُمَّ اغْفُ عَن سَوَادَةَ بْنِ قَيْسٍ كَمَا عَفَى عَنْ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ).^۱

خدایا! سواده بن قیس را عفو کن همان طور که او پیامبر تو محمد را عفو کرد.

وصایای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام
مجلس وداع با امت به پایان رسید و رسول

اکرم علیه السلام به منزل آمد و بستری شد و دیگر از بستر برنخواست. در ساعت آخر عمرش فرمود: همه از اطاق بیرون بروند. اصحاب و همسرانش همه از اطاق خارج شدند. فرمود: تنها فاطمه و علی و فرزندانسان بیایند. آمدند و کنار بسترش نشستند. در آن حال دست فاطمه علیها السلام را گرفت و روی سینه‌اش گذاشت. با دست دیگرش دست علی علیه السلام را گرفت و روی سینه‌اش گذاشت. خواست حرف بزند، گریه مجالش نداد و لحظاتی سکوت کرد. عزیزانش سخت گریستند. پس از اینکه اندکی آرام شد، دست فاطمه را گرفت و در دست علی گذاشت و فرمود: علی! این امانت خدا و رسول خداست که به دست می‌سپارم. حسن و حسین علیهما السلام آمدند و خودشان را روی سینه‌ی جدّ محبوبشان انداختند. امیرالمؤمنین علیه السلام خواست آنها را از روی سینه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله که در حال احتضار بود بردارد (سینه‌ی محتضر باید سبک باشد). فرمود: نه، علی جان! بگذار روی سینه‌ام باشند آنها مرا ببینند و ببوسند و من آنها را ببویم و ببوسم.^۱

ما عرض می‌کنیم: یا رسول الله! پس از تو با عزیزانت چه کردند؟! علی را دست بسته به مسجد بردند!! پهلوی فاطمه‌ات را شکستند!! جنازه‌ی حسنت را تیرباران کردند!! اما حسین عزیزت وقتی خواهرش کنار قتلگاه آمد وضعی دید که

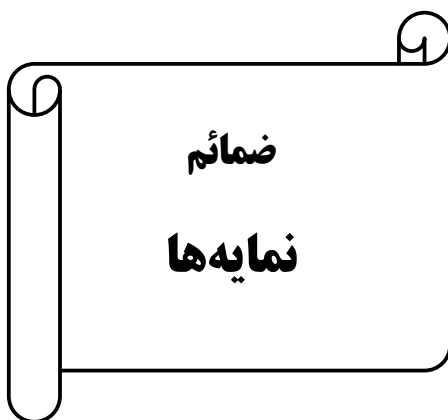
دست‌ها را روی سر گذاشت و ناله کنان صدا زد:

(أَمَّا فِيكُمْ مُسْلِم).

ای مردم! میان شما یک مسلمان نیست [که به داد دلم برسد]؟!؟

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم

وَاجْعَلْنَا مِنْ مُحِبِّيهِمْ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا.



آيات

اهدنا الصراط المستقيم	(فاتحه/٦)
هل اتى على الانسان حين...	(انسان/١)
يا زكريّا انا نبشروك بغلام...	(مريم/٩٤ تا ٩٥)
انّا خلقنا الانسان من نطفة...	(انسان/٣ و ٢)
يا ايّها النّاس انتم الفقراء...	(فاطر/١٥)
لقد منّ الله على المؤمنين اذ...	(آل عمران/١٦٤)
الا يعلم من خلق و هو اللطيف...	(ملك/١٤)
قل انما انا بشر مثلكم يوحى الى...	(كهف/١١٠)
وامرت لان اكون اوّل المسلمين...	(زمر/١٢)
يسبّح لله ما فى السّماوات...	(جمعه/١)
لقد ارسلنا رسلنا بالبينات...	(حديد/٢٥)
و ما كان لرسول ان يأتى بأية...	(رعد/٣٨)
الذين يتبعون الرّسول النّبى...	(اعراف/١٥٧)
علّمه شديد القوى...	(نجم/٥)
و علّمك ما لم تكن تعلم...	(نساء/١١٣)
فقالوا بشرا ممّا واحداً نتّبعه...	(قمر/٢٤)
ان اتبع الا ما يوحى الى...	(كهف/١١٠)

- و ما ينطق عن الهوى... (نجم/٣ و٤)
- و قالوا اساطير الاولين... (فرقان/٥)
- سنقرئك فلا تنسى... (اعلى/٦)
- و ما كنت تتلوا من قبله من... (عنكبوت/٤٨)
- و ما علّمناه الشّعر و ما ينبغي... (يس/٦٩)
- و من النّاس من يشرى نفسه... (بقره/٢٠٧)
- قل لو شاء الله ما تلوته عليكم... (يونس/١٦)
- و يقولون انا لتاركوا آلهتنا... (صافات/٣٦)
- يا ايّها النّبي انا ارسلناك... (احزاب/٤٥ و٤٦)
- قل هذه سبيلي ادعوا الى... (يوسف/١٠٨)
- كتاب انزلناه اليك لتخرج... (ابراهيم/١)
- لا تعذبن لهم صراطك المستقيم... (اعراف/١٦ و١٧)
- و يوم تقوم السّاعة... (روم/١٤ تا١٦)
- و ما نرسل المرسلين الا مبشرين... (انعام/٤٨)
- لقد كان لكم من رسول الله اسوة... (احزاب/٢١)
- و تريدون عرض الدّنيا و الله... (انفال/٦٧)
- هو انشاءكم من الارض و... (هود/٦١)
- و ابتغ في ما آتاك الله... (قصص/٧٧)
- ان اكرمكم عند الله اتقاكم... (حجرات/١٣)
- انّما يتقبّل الله من المتّقين... (مائده/٢٧)
- و تزودوا فانّ خير الزّاد... (بقره/١٩٧)
- انّك ميّت و انهم ميّتون... (زمر/٣٠)

- و العاقبة للتَّقوى... (طه/١٣٢)
- انَّ للمتَّقِينَ مَفَازًا (نبأ/٣١)
- و فى الارض قطع متجاورات... (رعد/٤)
- اذا زلزلت الارض زلزالها... (زلزال/١ تا ٤)
- وجوه يومئذ مسفرة... (عبس/٣٨ تا ٤١)
- فأَمَّا اَنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ... (واقعه/٨٨ تا ٩٤)
- اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِى خَلَقَ... (علق/١ تا ٤)
- رجال لا تلهيهم تجارة و... (نور/٣٧)
- قد جائكم من الله نور و... (مائده/١٥ و ١٦)
- يخرجهم من الظُّلُمَاتِ الى النور... (بقرة/٢٥٧)
- ولكن جعلناه نوراً نهدي به... (شورى/٥٢)
- انَّ هذا القرآن يهْدِي لِلَّتِى هِىَ... (اسراء/٩)
- وجعلناهم ائمةً يهْدُونَ بامرنا... (انباء/٧٢)
- الم ذلك الكتاب لا ريب فيه... (بقرة/١ و ٢)
- و ما خلقت الجنَّ و الانس... (ذاريات/٥٦)
- و قال ربِّكم ادعونى استجب لكم... (غافر/٦٠)
- الحمد لله ربِّ العالمين... (فاتحه/٢)
- اِيَّاكَ نَعْبُدُ و اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ... (فاتحه/٥)
- انَّ هذا صراطى مستقيماً فاتَّبِعُوهُ... (انعام/١٥٣)
- صراط الَّذِىنْ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ... (فاتحه/٧)
- مع الَّذِىنْ اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنْ... (نساء/٦٩)
- يَا اَيُّهَا الْاِنْسَانُ اَنْكُ كَادِحٌ... (انشقاق/٦)

- نفخت فيه من روحى... (حجر/٢٩)
- نسوا الله فانساهم انفسهم... (حشر/١٩)
- اليه يصعد الكلم الطيب... (فاطر/١٠)
- انا لله و انا اليه راجعون... (بقره/١٥٦)
- الا الى الله تصير الامور... (شورى/٥٣)
- و لا تكونوا كالذين نسوا الله... (حشر/١٩)
- و فى انفسكم افلا تبصرون... (ذاريات/٢١)
- و علّم آدم الاسماء كلّها... (بقره/٣١)
- قال يا آدم أنبئهم بأسمائهم... (بقره/٣٣)
- يهدى به الله من اتبع رضوانه... (مائده/١٦)
- فانّ الله لا يرض عن القوم الفاسقين... (توبه/٩٦)
- قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى... (آل عمران/٣١)
- ما آتاكم الرسول فخذوه و ما... (حشر/٧)
- تلك حدود الله و من يتعد... (طلاق/١)
- والعصر انّ الانسان لفى خسر... (عصر/٣١ تا)
- و قليل من عبادى الشكور... (سبا/١٣)
- فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره... (زلزال/٧ و٨)
- كمثل الحمار يحمل اسفارا... (جمعه/٥)

روايات

- كونوا دعاة للناس بغير... (سفينة البحار)
- اللهم انى أسألك بالتجلى... (دعاى عيد مبعث)
- روحي لروحك الفداء نفسى... (مدينة المعاجز)
- يا ايها الناس انى فرطكم و انتم... (بحار الانوار)
- معاشر الناس ليس بين الله... (بحار الانوار)
- ان ربي عزوجل حكم و اقسام... (بحار الانوار)
- اللهم اعف عن سودة بن قيص... (بحار الانوار)
- اما فيكم مسلم... (الارشاد)
- يا منى آخر الزمان اناس من امتى... (بحار الانوار)
- حب الدنيا رأس كل خطيئة... (كافى)
- لقد كنت اتبعه اتباع الفصيل... (نهج البلاغه)
- يرفع لى فى كل يوم من اخلاقه... (همان)
- كنّا اذا احمر البأس اتقينا برسوله... (همان)
- انا عبد من عبيد محمد... (بحار الانوار)
- فالله الله معشر العباد و انتم... (نهج البلاغه)
- اخرجوا من الدنيا قلوبكم... (همان)

- معاشر اصحابى اوصيكم بالاخرة... (بحار الانوار)
- انّ اخوف ما اخاف عليكم اثنان... (نهج البلاغه)
- الدنيا فتنظرة فاعبروها ولا تعمروها... (المحجة البيضاء)
- انّما لك من دنياك ما اصلحت... (نهج البلاغه)
- و خذوا من اجسادكم فجودوا بها... (همان)
- اعلموا عباد الله انّ المتقين ذهبوا... (همان)
- اوصيكم بتقوى الله... (همان)
- انّ الله عبادت يختصهم الله... (همان)
- يابن مريم، عظ نفسك فان (مجموعه ورام)
- الصلوة عمود الدين... (مستدرک الوسائل)
- لا صلوة الا بفاتحة الكتاب... (همان)
- الدعا مخّ العبادة... (شرح نهج البلاغه)
- انا يا الهى عبدك الذى امرته... (صحيفه سجّاديه)
- الهى كفى بى عزّا اكون لك... (بحار الانوار)
- نحن ابواب الله و نحن... (همان)
- انّك على ولاية على و على... (كافى)
- كنت سمعه الذى يسمع به... (همان)
- من عرف نفسه فقد عرف... (بحار الانوار)
- يا عيسى عظ نفسك فان اتعظت... (مجموعه ورام)
- قرء القرآن ثلاثة رجل قرأ... (كافى)

اشعار

مرگ اگر مرگ است گو نزد من آی
 اگر بودی کمال اندر نویسایی و خوانایی
 نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
 گوهر خود را هویدا کن، کمال این است و بس
 ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
 ای آینه‌ی جمال شاهی که تویی
 ای معلّم زاده از آدم اگر داری نژاد
 و غیر تقی یا مَرَّ النَّاسِ بِالتَّقِي
 و کَلِّ يَدْعَى وَصَلًا بِلِيلِي
 علم را هر چه بیشتر خوانی
 ما درون را بنگریم و حال را

اعلام

اعرابی (مرد بیابان نشین)

ابن خلدون

آدم

امام حسن علیه السلام

امام حسین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام

اولیای خدا علیهم السلام

امام باقر علیه السلام

امام صادق علیه السلام

حضرت فاطمه علیها السلام

حضرت مسیح علیه السلام

حضرت موسی علیه السلام

رسول اکرم صلی الله علیه و آله

زکریا

سواده بن قص

عزرائیل

عمر بن خطاب

فصل ابن عباس

یحیی